

سرگذشت خرم آباد

اقلیم، پیشینه، آثار، سیاست، اجتماع، اقتصاد
فرهنگ و هنر، آداب، مذهب، آموزش، ورزش



پژوهش و نگارش سیدفرید قاسمی

The History of Khorramabad

خرم آباد

Sayyed Farid Ghasemi



سرگذشت خرم آباد

اقلیم، پیشینه، آثار، سیاست، اجتماع، اقتصاد
فرهنگ و هنر، آداب، مذهب، آموزش، ورزش

پژوهش و نگارش سیدفرید قاسمی

مجموعه: خرم آباد شناخت ۱/

سرگذشت خرم آباد

نویسنده: سید فرید قاسمی

محل نشر: تهران

ناشر: سید فرید قاسمی

تاریخ انتشار: ۱۳۹۴

نوبت چاپ: یکم

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بهای تک نسخه: ۱۲۰ هزار تومان

حروفچین و صفحه‌آرا: پریسا نوری

لیتوگرافی، چاپ، صحافی: بوستان کتاب.

سرشناسه: قاسمی، سید فرید، ۱۳۴۳-

عنوان و نام پدیدآور: سرگذشت خرم آباد/ سید فرید قاسمی.

مشخصات نشر: تهران: سید فرید قاسمی، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۱۳۸۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۱-۰۴-۱۳۲۳-۱

دوره: ۶-۲۸۲۶-۰۴-۶۰۱-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبای مختصر

یادداشت: فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی <http://opac.nlaj.ir>

قابل دسترسی است.

یادداشت: کتابنامه

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۱۳۱۱۵

درآمد

..... سرآغاز	۱۰
..... چکیده	۱۶
..... اقلیم	۸۸
..... جایگاه	۸۸
..... شهرستان	۸۹
..... شهر	۹۳
..... نامجا	۱۰۹
..... زمین	۱۱۰
..... کوه	۱۱۵
..... پوشش	۱۱۷
..... هوا	۱۲۲
..... دما	۱۲۳
..... باد	۱۲۵
..... بارش	۱۲۵
..... آب	۱۲۶
..... پی نوشت	۱۴۴

غارتا قاجار

..... پیشینه	۱۶۶
..... پیش از تاریخ	۱۶۶
..... خایدالو / سیماشکی / سیماش	۱۷۰
..... شاپورخواست	۱۷۸
..... خرم آباد	۱۹۳
..... زمانه خورشیدزادگان	۱۹۵
..... روزگار صفوی	۲۰۵
..... عهد افشار	۲۲۰
..... دوره زند	۲۲۲
..... عصر قاجار	۲۲۴

..... آثار	۴۳۳
آب بنا	۴۴۰
آرامستان	۴۴۹
پُل	۴۵۵
تپه	۴۶۰
دوازده برجی	۴۶۳
راه	۴۶۴
سنگ نوشت	۴۷۰
عمارت	۴۷۴
غار	۴۷۵
قلعه / دژ	۴۸۰
کاروانسرا	۴۸۶
مناره	۴۹۱
ویرانه ها	۴۹۳
..... پی نوشت	۴۹۶

..... فراز و فرود پهلوی

..... سیاست	۵۵۴
آبان ۱۳۰۴ تا شهریور ۱۳۲۰	۵۵۴
شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲	۶۰۷
مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷	۶۴۵
..... اجتماع	۶۶۸
ارتباط	۶۶۸
توصیف دیگران / روایت	۶۷۶
جمعیت	۶۹۸
خدمات	۷۰۷
آتش نشانی و خدمات ایمنی	۷۰۷
امنیت و قضاوت	۷۰۷
نظمیه / شهربانی	۷۰۷
زندان	۷۰۸

ثبت اسناد و املاک	۷۱۰
عدلیه / دادگستری	۷۱۱
وکالت دادگستری	۷۱۳
کارشناسی دادگستری	۷۱۴
برق	۷۱۵
بلدیه / شهرداری	۷۲۱
بهداشت و درمان	۷۲۸
پست	۷۵۴
تلفن	۷۵۷
تلگراف، تلکس و	۷۶۰
حمل و نقل	۷۶۳
درون شهری	۷۶۳
برون شهری	۷۶۶
تعلیم رانندگی	۷۷۰
توقفگاه	۷۷۱
پمپ بنزین و تعمیرگاه	۷۷۱
زباله	۷۷۱
فاضلاب	۷۷۱
قهوه خانه و غذاخوری	۷۷۳
گاز	۷۷۷
مسافرخانه و هتل	۷۷۸
..... اقتصاد	۷۷۹
کشاورزی	۷۷۹
دامپروری، شکار و ماهیگیری	۷۸۸
تجارت	۷۹۰
معدن	۸۱۵
صنعت	۸۱۹
صنایع دستی	۸۱۹
صنایع ماشینی	۸۲۹
بانک	۸۳۶
بیمه	۸۴۲

..... فرهنگ و هنر	۸۴۳
..... آفرینش	۸۴۳
..... اعلان	۸۴۳
..... تبلیغات	۸۴۵
..... تاثیر	۸۴۸
..... خوشنویسی	۸۷۹
..... داستان آفرینی	۸۸۱
..... روزنامه خوانی و رسانه نگاری	۸۸۶
..... روزنامه خوانی	۸۸۶
..... فروشندگان مطبوعات	۸۸۷
..... نشریه آوران	۸۹۰
..... نشریه داری	۸۹۹
..... خبرنامه نویسی	۹۰۳
..... خبرگزاری	۹۰۴
..... شب نامه نویسی	۹۰۴
..... شعر	۹۰۵
..... طراحی / گرافیک	۹۲۷
..... عکاسی	۹۲۸
..... فیلم سازی	۹۳۲
..... کتاب آفرینی	۹۴۰
..... موسیقی	۹۴۲
..... نقاشی	۹۶۶
..... پژوهش	۹۶۹
..... پایگاه	۹۷۳
..... تماشاخانه	۹۷۳
..... چاپخانه	۹۷۴
..... رادیو و تلویزیون	۹۷۸
..... سرسرا / تالار	۹۸۳
..... سینما	۹۸۴
..... کتابخانه	۹۹۵
..... کتابفروشی / کتابسرا	۱۰۰۴
..... موزه	۱۰۱۰
..... نشر کتاب	۱۰۱۱

..... آداب	۱۰۲۴
..... تولد	۱۰۲۴
..... زناشویی	۱۰۲۹
..... مرگ	۱۰۳۲
..... یلدا	۱۰۳۵
..... نوروز	۱۰۳۶
..... پیش از عید	۱۰۳۷
..... تحویل سال	۱۰۴۲
..... پس از عید	۱۰۴۴
..... باور	۱۰۴۵
..... خوراک	۱۰۴۷
..... پوشاک	۱۰۴۹
..... خانه	۱۰۵۲
..... زبان	۱۰۵۹
..... مذهب	۱۰۶۱
..... شیعیان	۱۰۶۲
..... سادات	۱۰۶۲
..... حوزه علمیه	۱۰۶۴
..... زیارتگاه	۱۰۸۲
..... نیایشگاه	۱۰۸۳
..... مناسک	۱۰۹۶
..... ماه محرم	۱۰۹۶
..... ماه صفر	۱۱۱۷
..... ماه‌های ربیع الاول تا جمادی الثانی	۱۱۱۸
..... ماه‌های رجب و شعبان	۱۱۱۸
..... ماه رمضان	۱۱۲۰
..... ماه‌های شوال تا ذیحجه	۱۱۲۴
..... تشکل	۱۱۲۶
..... اقلیتهای دینی	۱۱۴۷
..... آموزش	۱۱۵۱
..... مکتبخانه	۱۱۵۱
..... آموزش ابتدایی و متوسطه	۱۱۶۲
..... آموزش عالی	۱۲۱۵

ورزش.....	۱۲۱۷
بازی.....	۱۲۱۷
تربیت بدنی.....	۱۲۲۶
ورزش باستانی و کُشتی پهلوانی.....	۱۲۳۴
کُشتی.....	۱۲۳۶
فوتبال و فوتسال.....	۱۲۴۲
والیبال.....	۱۲۴۹
تنیس روی میز/پینگ پنگ.....	۱۲۵۰
دو و میدانی.....	۱۲۵۱
وزنه برداری.....	۱۲۵۲
بدن سازی و پرورش اندام.....	۱۲۵۴
بسکتبال.....	۱۲۵۴
دوچرخه سواری.....	۱۲۵۵
بوکس / مشت زنی.....	۱۲۵۶
سوارکاری.....	۱۲۶۰
شنا.....	۱۲۶۲
کاراته.....	۱۲۶۳
هندبال.....	۱۲۶۳
ژیمناستیک.....	۱۲۶۳
بیلیارد.....	۱۲۶۴
کوهنوردی.....	۱۲۶۴
جودو.....	۱۲۶۴
هاکی.....	۱۲۶۴
شطرنج.....	۱۲۶۵
تیراندازی.....	۱۲۶۵
قایق‌رانی.....	۱۲۶۵
ورزش بانوان.....	۱۲۶۶
سایر رشته های ورزشی.....	۱۲۶۷
پی نوشت.....	۱۲۶۸
کتابشناسی.....	۱۳۴۲
نمایه.....	۱۳۷۸

درآمد

.... سرآغاز

۱۲ ساله بودم که همکاری ام با مطبوعات آغاز شد و نگارش هایم درباره زادگاهم در مجله ها و روزنامه های چاپ تهران انتشار پیدا کرد. اکنون از آن روزگار ۳۸ سال می گذرد. حدود ۳۳ سال از این حدود ۴ دهه را دور از شهر و دیار به سر برده ام. در گستره زمانی یاد شده با وجود همه دشواری هایی که در زندگی ام پدید آمد، همیشه و همواره، به لرستان پژوهی و خرم آباد شناسی اندیشیده ام. در سرآغاز این اندیشه ورزی، اولویت های زمانه راه به سوی دیگری می جست. دیار شناسی و زادگاه پژوهی متاع بی خریداری بود و تا سرحد گناه نابخشودنی پیش می رفت. با وجود آن که هیچ حامی، مشوق و همراهی نداشتم؛ بی زر و زور، اما با توکل بر خدا ایده های بسیار بزرگی درباره این دغدغه در سر می پروراندم.

در نخستین گام واکاوی پیشینه ها را در دستور کار قرار دادم. شنیده هایم از کوشش های اداری و ذوقی پیشینیان به دیده مبدل نشد. هیچ سند و مدرکی در میان نبود. پس به فکر برپایی کتابخانه و مرکز اسناد در این زمینه افتادم و هر آنچه درباره لرستان منتشر شده بود، گرد آوردم. با فراهم آوری آثار متناوب پیشینیان دریافتم که لرستان پژوهی تاریخ گسسته ای دارد و کتاب های اندکی که پدید آمده را می توان ذیل سه سرفصل دید: ۱. بخشنامه ای و اداری؛ ۲. پایان نامه های دانشگاهی؛ ۳. تفننی و ذوقی. البته بعدها سه شیوه دیگر به لرستان پژوهی افزوده شد: ۱. تخریبی (تقلیدی، تحریفی، تحمیلی، تحمیقی، تفریحی، تبلیغی)؛ ۲. تجاری؛ ۳. تحقیقی (تنویری، عاشقانه و خالصانه).

تناوب یاد شده، مرا بر آن داشت به توالی بیندیشم. با خود گفتم باید نهالی کاشت تا در سال های آتی به درخت تناوری بدل شود که همه بتوانند در سایه سارش قرار گیرند. لازمه نسل پروری، نهادسازی بود. اما نه منصبی داشتم و نه توان مالی که بتوانم ایده های بلندپروازانه خود را تحقق ببخشم. ولی «نشستن باطل» را برنتابیدم و «به قدر وسع کوشیدم». چون می خواستم روشمند و علمی لرستان پژوهی را به سرانجام برسانم. پس از تشکیل کتابخانه تخصصی، به برگه نویسی برای تدوین کتاب شناسی توضیحی لرستان همت گماردم. به جست و جو در کتابخانه ها و مراکز اسناد پردلختم. در هر کتاب و مطبوعه نکته ای درباره لرستان می دیدم، اطلاعات کتاب شناختی اش را به همراه توضیحی درباره نوشته و شماره صفحه در برگه های جداگانه یادداشت می کردم. شمار برگه هایم که به یک هزار و ششصد رسید، به الفبایی برگه ها پرداختم و در دفتری مشغول پاکنویس شدم. نمایه هایی هم برای سهولت بازیابی فراهم آوردم. پیش از نمایه سازی به این جمع بندی رسیدم که این مجموعه خود یک گام برای نسل پروری است و می تواند برای همه قابل استفاده باشد. پس به فکر انتشارش افتادم.

کتابشناسی توضیحی لُرستان خود داستانی دارد. چند سال دوندگی در پی داشت. مدت‌ها کتاب در دفتر ناشر در تهران خاک می‌خورد. بعد در خُرم‌آباد پیچ و خم دیگری را سپری کرد تا این که چاپ شد و در دسترس همگان قرار گرفت. عزیزان اداره کل فرهنگ لُرستان که ناشر کتابشناسی‌ام بودند بی‌آنکه هزینه حروفچینی را بپردازند، پس از چاپ، زحمت کشیدند و در ازای یک دهه جست‌وجو و تدوین اثر، ۱۰ نسخه کتاب مجانی به نگارنده دادند که سپاسگزارشان هستم. ۸ نسخه از ۱۰ نسخه در خُرم‌آباد بین دوستان توزیع شد و با ۲ نسخه کتاب و یک دنیا رضایت به تهران بازگشتم. پس از چاپ کتابشناسی، بعضی از همدیاران در پی دستیابی به منابع و به خصوص مجله‌هایی بودند که اطلاعات‌شان در کتابشناسی توضیحی لُرستان به چاپ رسیده بود.

از این رو، تا مدت‌ها و مثل همه سه دهه اخیر، ضمن پاسخگویی حضوری به دانشجویان و پژوهشگران همتیار، یکی از کارهایم فرستادن تصویر منابع و آنچه علاقه‌مندان نیاز داشتند به لُرستان بود. این خیل بیشمار را که دیدم به این نتیجه رسیدم مجموعه‌ای از مقاله‌های مورد نیازشان را انتشار دهم. کتاب‌های لُرستان‌نامه و مفرغ لُرستان در پاسخ به این نیاز منتشر شد. همچنین به نظرم رسید که خاطرات زندانیان فلک‌الافلاک را نیز به چاپ بسپارم. اقبال عمومی به این سه اثر مرا بر آن داشت تا در پی زمان مناسب باشم و مجله لُرستان‌پژوهی را منتشر کنم تا یک نقطه عطف پدیدار شود و استعدادها به حرکت درآیند؛ بدان امید که پیشینه گسسته به تاریخ پیوسته تبدیل شود. فصلنامه شقایق را یک تنه در تهران به سامان می‌رساندم و برای چاپ به خُرم‌آباد می‌بردیم. ۴ شماره که از فصلنامه انتشار پیدا کرد و به یکسالگی رسید، داستانی ساز کردند. مدیر کل وقت فرهنگ اصرار داشت که فصلنامه شقایق تبدیل به روزنامه شود. طراحی روزنامه انجام شد. برای شکل و محتوا برنامه‌ای تدارک دیدیم. مدتی را در خُرم‌آباد گذراندم تا اینکه شماره صفر آماده شد. خیلی شوق و ذوق داشتم که مشغول آماده‌سازی نخستین نشریه روزانه لُرستان هستیم. اما آنچه برای شماره صفر تدارک دیدم مقبول نیفتاد. چاره‌ای جز بازگشت به تهران نداشتم. به تهران که رسیدم پس از چند هفته باخیر شدم شماره صفر روزنامه منتشر نشده و وعده انتشار هفته‌نامه داده‌اند. هفته‌نامه شقایق که به دستم رسید جز سرمقاله‌ای که برای شماره صفر روزنامه نوشته بودم اثری از سایر مطالب نبود. گفته می‌شد سلیقه‌ام را مدیر کل وقت فرهنگ نپذیرفته و مدیر نشریه نیز از سرناچاری به حرف وی تن داده، بنابراین مجوز دیگری گرفتم و سال دوم مجله با عنوان لُرستان‌پژوهی درآمد. اما کارشکنی و سنگ‌اندازی پایان نداشت. از این رو پس از انتشار حدود ۲ هزار صفحه مجله، تصمیم گرفتم کار را با عنوان کتاب لُرستان دنبال کنم. مجلد نخست کتاب لُرستان را فراهم

آوردم و چنین مقرر شد که از مجلد دوم دوستان کار را ادامه دهند. به وعده خودم وفا کردم و مجلد نخست کتاب لرستان منتشر شد. از طرف دیگر مدیر کل وقت فرهنگ بسیار علاقه‌مند بود انتشار مجله لرستان پژوهی از کوشش فردی و سرمایه خصوصی خارج شود و به یک مجله دولتی بدل گردد. پیغام داد که نگارنده به همان شیوه، کار را زیر نظر اداره کل فرهنگ به سرانجام برسانم. سرباز زدم و نپذیرفتم. اما سیاق کار خود را به رابط توضیح دادم، مطالبی برایشان فرستادم و راهنمایی‌هایم را تا به آنجا رساندم که برلیتوگرافی سپاری و چاپ و صحافی مجله‌ای که شبیه به مجله‌هایم تدارک دیده بودند نظارت داشت. بنابراین شد از شماره دوم خودشان پیگیر کار شوند. مجله‌داری و ادواری نگاری چون در تهران و خرم‌آباد متولی پیدا کرد، به فکر ساماندهی دانشنامه لرستان افتادم. مدخل‌گزینی / درایه‌نگاری دانشنامه را ظرف یک دهه به پایان برده بودم و آماده نگارش بودیم. مستعدان همکاری را به دفترم در تهران که به سبب راهنمایی دانشجویان و پژوهشگران، تصحیح شکلی و محتوایی و پیگیری نشر آثارشان به تعبیری یکی از دوستان مرکز لرستان پژوهی بود، فرا خواندم. بعضی از دوستان بی آن که عنایت داشته باشند دفتری در قلب تهران با کتابخانه‌ای تخصصی برای تحقق این آرزو با هزینه شخصی، بدون یاری و مساعدت این جا و آن جا و همکاری این و آن فراهم آورده‌ام، در همان جلسه‌های نخستین سخن از میزان حقوق‌شان به میان آوردند. حرف‌های همدیگر را متوجه نمی‌شدیم. یک عاشق در مقابل چند عاقل که منطقی سخن می‌گفتند، حرفی برای گفتن نداشت. پیشنهادم به جمع این بود حال که کار گروهی امکان‌پذیر نیست بیاید برای جلوگیری از دوباره‌کاری، لرستان را به ۱۰ حوزه پژوهشی تقسیم کنیم و هر کدامان یک حوزه را به سرانجام برسانیم تا چنانچه سال‌ها بعد کوشش‌های فردی‌مان به نتیجه رسید بخشی از آرزوی‌مان تحقق پیدا کند. بسیاری از دوستان نظرم را پسندیدند. بنا شد خودم خرم‌آباد را بنگارم و دوستان هریک متولی شهرهای دیگر (بروجرد، دورود، ازنا، الیگودرز، الشتر، نورآباد، کوهدشت، پلدختر و ...) شوند. جلسه که پایان گرفت هریک از دوستان سراغ کار خود رفتند. از همان لحظه تصمیم گرفتم خرم‌آبادشناسی را با جدیت بیشتری پی‌گیری کنم. پیشتر تاریخ خرم‌آباد را نوشته بودم. درصدد برآمدم مجموعه‌ای را با عنوان خرم‌آبادشناسی تدارک ببینم. خرم‌آبادشناسی به دو منظور منتشر شد. یکی آن که مقاله‌های پژوهشی و گزارشی پراکنده‌ام درباره خرم‌آباد در یک مجموعه بیاید. دو دیگر آن که تاریخ شفاهی لرستان را که پیشتر در فصلنامه شقایق و مجله لرستان پژوهی به انجام رسانده بودم، به تاریخ شفاهی خرم‌آباد تقلیل دهم و مجله‌هایی از خرم‌آبادشناسی به تاریخ شفاهی زادگاهم اختصاص یابد. در مجموع ۴ مجلد خرم‌آبادشناسی انتشار پیدا کرد که ۲ مجلد به مقاله‌هایم و ۲ مجلد دیگر به

تاریخ شفاهی خرم آباد اختصاص یافت. خوشبختانه طبق معمول این کار نیز برای دوستان، همشهریان و همدیارانم الگو شد و موج گفت و گورا آغاز کردند.

نشر خاطرات کهنسالان را نیز در دستور کار قرار دادم. «خاطرات من از خرم آباد قدیم» که منتشر شد سرآغاز انتشار یک سلسله کتاب‌های خاطرات شد. مقدمه نویسی بر آثار دیگران، نگارش صدها مقاله برای مطبوعات ملی و محلی، راهنمایی دانشجویان و پژوهشگران، اهدا سند و عکس و حتی گاه دست نوشته‌های منتشر نشده خودم به دیگران، ناشربایی و ده‌ها خدمت دیگر همچون پژوهشگری، نویسنده‌پروری، روزنامه‌نگاری و حتی سردبیری در طی این چند دهه بود. آن‌هایی که اهل حق شناسی‌اند به مناسبت و بی‌مناسبت از این که راه را چه کسی به آنان شناساند، قلم به دستشان داد، مقاله، کتاب‌هایشان و نشریه‌هایشان را منتشر کرد، سخن می‌گویند. نگارنده نیز همواره با خود می‌گویم طرح‌های گوناگون‌ام (پژوهشکده لرستان‌شناسی، دایرة‌المعارف لرستان، سالنامه لرستان، کتابخانه و مرکز اسناد لرستان پژوهی، انجمن لرستان پژوهان که اساسنامه‌اش را هم نوشتم و هیأت مؤسس تعیین شد...) اگرچه به روزگار جوانی‌ام وصال نداد اما خوشوقتم که این اندیشه همه‌گیر شد. گمان دارم به هدف خود رسیده‌ام و کارم سرآغاز حرکتی شد که ده‌ها تن مشغول دنباله‌روی هستند. موقعی که شما یک شمع روشن کردید و دیگران تشویق شدند و هریک شمع به دست در پی شما آمدند و محیط نورانی پدیدار شد، شما اجر خود را برده‌اید و تأثیر خودتان را گذاشته‌اید. دیگر نیازی نیست درجا بزنید. باید طرحی نو دراندازید. عده دیگر را وادار کنید پی نور را بگیرند. جرقه رازده‌اید، الگواریه شده، ریل‌گذاری و زمینه‌سازی را انجام داده‌اید، درجا نزنید و به دوباره‌کاری نپردازید.

میان سال ۱۳۸۴ مصمم شدم کتابخانه و مرکز اسناد لرستان پژوهی را پس از سه دهه گردآوری به خرم آباد انتقال دهم. ده‌ها بار، زندگی خود را در تهران رها کردم و به امید این که فضایی را بیابم و مجموعه منتقل شود به خرم آباد رفتم. عزیزان درآشنا و دلسوز متوجه نیتم شدند و به نگارش مطالب پیاپی در گرامی نشریه‌های محلی مبادرت فرمودند اما دریغ که «بانگ مرغی برنخاست» و پذیرای این مجموعه غنی که با هزینه شخصی و بی کمک هیچ فرد و نهادی فراهم آمده بود، نشدند. همه تلاش‌ها با در بسته مواجه شد. در آن روزها که به نیت انتقال مجموعه به خرم آباد می‌رفتم متوجه شدم همانند سایر شهرها، زادگاه و دیارم رو به نقطه دیگری دارد. لرستان پژوهی نیز بر اثر فرهنگ حاکم همچون بسیاری از مقوله‌های دیگر، رو به سمت جدیدی نهاده و از نظم و ریت معمول خارج شده، پس باید رویه‌ای دیگر را در دستور کار قرار داد و به امید این و آن نماند. «هین توکار خویش کن ای ارجمند / زودکایشان ریش خود برمی‌کنند».

ابزارهای نو برای اطلاع‌رسانی به مدد آمد. مجموعه کتاب‌ها و اسناد لرستان به کتابخانه اسلام‌شناسی و ایران‌شناسی و نشریه‌هایم که یکی از غنی‌ترین مجموعه‌های خصوصی کشور نام گرفته بود به کتابخانه و مرکز اسناد و موزه آستان قدس رضوی هدیه شد. دو کتابخانه یاد شده افزون بر مراعات آداب حفظ و نگاهداری، به سرعت به سمت دیجیتال‌سازی منابع می‌روند و آنچه که درباره لرستان پژوهی گرد آورده‌ام در فضای وب و بعضی به صورت لوح در اختیار عموم قرار خواهد گرفت. البته ناگفته نماند سرآغاز دیجیتال‌سازی منابع لرستان پژوهی را باید دهه پیشین دانست که مجموعه نشریه‌های قدیم لرستان موجود در مجموعه شخصی‌ام به وسیله اسکنر کتابخانه مجلس تصویربرداری شد و در قالب لوح فشرده در اختیار عموم قرار گرفت. به نکته باید افزود در ادامه تجزیه کتابخانه‌ام ۲ هزار جلد کتاب به کتابخانه کانون بازنشستگان آموزش و پرورش لرستان و هزاران مجلد به ۳ کتابخانه دیگر هدیه شد. لحظه‌ای که آسوده خیال از عاقبت بخیری کتابخانه شخصی‌ام شدم باز هم به گوشه نشینی پناه بردم و تصمیم گرفتم به آنچه که نوشته‌ام سروسامان دهم. پیشینه ارتباطات و تاریخ مطبوعات خرم‌آباد را به پایان رساندم. در این میانه چون به کتابخانه‌های بزرگ کشور از جمله کتابخانه مجلس آمد و شد داشتم و اسناد نویافته را می‌دیدم درخواست داشتند شماری از اسناد، استنساخ و تدوین شود. اسناد خرم‌آباد و ۴ کتاب دیگر را برای چاپ به آن کتابخانه سپردم. سرعت و دقت در انجام این کار به چشم چاپ‌ام آسیب رساند. با وجود ناراحتی چشم، تعویض پیایی عینک، استفاده مدام از دارو و به سبب بیماری‌های دیگر که بر اثر کار مداوم در سه دهه یکی پس از دیگری سرباز می‌کردند، برای این که هزاران برگ پژوهش و نگارش‌ام درباره خرم‌آباد به دیار عدم نرود تصمیم گرفتم به هر شکل تدوین‌شان را در اولویت قرار دهم. حجم نوشته‌هایم بسیار بود و با هزینه‌های گزاف چاپ و نشر همخوانی نداشت. من خود به [دست] خویشتن دیدم که جانم می‌رود چرا که نشستم و آنچه پیشتر نوشته بودم به خلاصه‌نویسی و گاه چشم‌پوشی از نشرش همت گماردم و مجموعه نوشته‌هایم را در سه رده موضوعی، الفبایی و گوناگون جای دادم. آنچه پیش رو دارید مجلد نخست این مجموعه است که سرگذشت خرم‌آباد را دربردارد.

باید این نکته را یکبار برای همیشه یادآور شوم که شهر و دیارم، پایان‌نامه تحصیلی‌ام نبود. منبع درآمدزایی و شغل موظف اداری‌ام نبود. سرگرمی روزگار بازنشستگی‌ام نبود، تقنن‌ام نبود. عشق‌ام بود. زادگاه دوستی‌ام خودجوش و خصوصی پدید آمد و عمر، وقت و جوانی‌ام را بر سر آن گذاردم.

علاقه‌ای که نه تنها بابتش از هیچ‌کس دیناری نگرفتم و هیچ‌گاه از امکان دولتی بهره‌یاب

نشدم، از درآمد هم صرف شد. در همه این سال‌ها در مجموع سه سکه نهادهای فرهنگی دیارم مرحمت فرمودند که آن سه سکه هم به دانشجویان با استعداد همشهری‌ام که توان پرداخت شهریه دانشگاه را نداشتند اهدا شد.

اکنون در ۵۰ سالگی به روزگار پیشین که نظرمی اندازم می‌بینم ۳۳ سال است که از خرم‌آباد دور هستم و بیشترین سال‌های زندگی را در غربت گذرانده‌ام، اما هیچ‌گاه از یاد شهر و دیارم باز نمانده‌ام و آنچه که توان داشته‌ام صرف زادگاهم شده است. اگر هم بیش از این نتوانستم، عذرخواهم و همه را به خدا می‌سپارم.

سید فرید قاسمی

..... چکیده

پیشینه شهری را که امروز خرم آباد لرستان می نامیم، بنابر یافته ها و کاوش های دیرینه شناسان به ۶۰ هزار سال می رسد. غارهای گرداگرد شهر آثار زندگی انسان های دوره های میانه دیرینه / پارینه سنگی، پارینه سنگی نو، فراپارینه سنگی را در بر دارند. نسل انسان های یاد شده با گذار از دوره های پستین به زمانه یکجانشینی رسیدند.

شناسایی اقامتگاه های فصلی و موسمی در غارهای شهر سبب شده که خاورشناسان، خرم آباد را «نخستین بستر تمدن بشری در ایران»، «پایتخت پیش از تاریخ و پارینه سنگی ایران»، «بهشت قبل از تاریخ» و «بهشت طبیعی» دوران نوسنگی که مردم توانستند به کشاورزی بپردازند، نامیده اند.

دستیابی به داشته های شماری از تپه های شهر از «دوره روستانشینی قدیم» و گزارش های کاوشگران «پراکندگی آثار دوران سنگ دره خرم آباد» و «پراکندگی آثار پیش از تاریخ تا شروع عصر آهن» در شمال دره خرم آباد را نشان می دهند. در این دره، یافته ها، زیست ۲۰ تا ۵۱ تن در دوره فراپارینه سنگی را به نمایش می گذارند و گزارش ها حکایت از پیوستگی زیست از دوره های پارینه سنگی، نوسنگی، مفرغ، آهن و دوران تاریخی دارد. برای اثبات این مدعا شماری مدرک انکارناپذیر به دست آورده اند و هر چه زمان می گذرد دلیل و برهان رو به فزونی می رود.

جمعی از جغرافیایان و مورخان سلف، بنای خرم آباد را بر ویرانه های خایدالو می دانند و خاطر نشان می کنند خایدالو / هیدالو از شهرهای مهم عیلامیان / ایلامیان بود که در دره ای پایین تراز شهر خرم آباد قرار داشت. همچنین از عیلامیان که سال ۶۴۵ پیش از میلاد برافتادند، به عنوان نخستین دولت که به طور منظم حاکم لرستان بوده اند، یاد کرده اند.

شماری از باستان شناسان و پژوهشگران اما بر باور آنان که خرم آباد را خایدالو / میدالو / هیدالو / هیدلو / هیدلی نامیده اند، خط بطلان کشیده اند و خرم آباد اکنون و پیرامونش را سیماشکی و مرکز سیماش در دوره عیلامیان می دانند و معتقدند پس از فروپاشی دولت عیلام به دست آشور بانیپال در ۶۴۵ پیش از میلاد این حدود جزئی از منطقه پارسه بوده و در قلمرو امپراتوری آشوری قرار داشته، البته یادآور شده اند که زمانه مادها (حدود ۷۰۸ تا ۵۵۰ ق.م.) ساکنان لرستان امروزی استقلال خود را حفظ کردند و کاسی ها که پیشتر در صنعت برنز مهارت داشتند، ابزارهایی ساخته بودند و به مردمان بین النهرین شیوه های اهلی سازی اسب را در دوره عیلامیان آموختند. مادها را نیز با دامداری و پرورش اسب آشنا کردند. بنابر پژوهش شماری از دیرینه شناسان اروپایی، کاسیان نخستین قومی بودند که آجرپخته را شناختند و بناهایی ساختند که یک دگرگونی بزرگ در سبک معماری جهان به وجود آورد. احتمال می رود «دژ

شاپورخواست» دوره ساسانیان که از عهد قاجار «فلک الافلاک» نام گرفت، بازمانده بناهای دوران کاسی‌ها باشد. دیگر آثاری که از هزاره‌های پیش از میلاد در این سرزمین برجای مانده‌اند حکایت از زیست مردمانی دارد که بر فرهنگ ایران باستان تأثیر داشته‌اند. پیشرفت این مردمان به ویژه کاسی‌ها - قدیم‌ترین ساکنان و حکام آریایی یا بومی این دیار که ۵۷۶ سال و ۹ ماه بر بابل حکومت کردند - سبب اعجاب جهانیان شد و آنچه که امروز لرستان می‌نامیم را مهد تمدن مفرغ خواندند. همچنین باید یادآور شد که کاسی‌ها توانستند هویت خود را به ترتیب در مقابل عیلامی‌ها، آشوری‌ها، مادها و هخامنشی‌ها حفظ کنند.

زمانی که دولت هخامنشی بر سرکار آمد، لرستان را به همراه ایلام و خوزستان به نام اووج/ سوزیانا= الی مائیس یکی از ۳۱ ایالت این سلسله شناختند. آنچه در لا به لای متون تاریخی برمی‌آید لرستان در عهد سلوکیه به نام پاراتاش ضمیمه منطقه پارسه، در عصر اشکانی موسوم به الی مائیس بوده و در دوره‌های یاد شده لرستان را یکی از ساتراپ‌ها/ ایالت‌ها محسوب داشته‌اند و آنچه امروز خرم‌آباد می‌نامیم جزئی از ساتراپ بوده است. برجای مانده‌ها حکایت از یکجانشینی و رونق این شهر به گواه ۲۱ مکان شناسایی شده در دوره اشکانی دارد. آثار یاد شده راهنمای شناخت هستند. اما باید بدانیم همه داشته‌های ما، غار و تپه و بناهای برجای مانده نیست. بیش از آثار غیرمنقول، دیار ما اموال منقول دارد که باید از عراق و ترکیه شروع کنیم و به فراتر از اروپا برسیم. بخوانیم و بنویسیم و تصویربرداری کنیم تا پنهان‌های تاریخی شهر و دیارمان از پارینه‌سنگی تا دوران اسلامی آشکار شوند. از روزگار ساسانیان این شهر که در قلمرو استان «پهله/ پهلو» و یا بنابر روایتی بخشی از «کوست خور بران» بوده، به شاپورخواست نامبردار شد و منطقه‌ای که شاپورخواست در قلمرو آن قرار داشت مهرگان کدک/ مهرجان قذق می‌نامیدند. شناسایی ۲۳ محوطه متعلق به دوره ساسانی شکوه این شهر را در آن عهد به رخ می‌کشد و محدوده شهر را در سرآغاز اسلام نشان می‌دهد. عدد محوطه‌های یاد شده که به ۳۰ می‌رسد «مکان‌های باستانی دوره‌های پارت، ساسانی و ساسانی تا قرن چهارم ه.ق.» را در دره خرم‌آباد به نمایش می‌گذارد و نشانگران است بسیاری از آثار که پژوهشگران به اتابکان لرستان منتسب می‌کردند به زمانه ساسانی و بیشتر تعلق دارند و اتابکان فقط مرمتگر آثار بوده‌اند.

از نویسندگان سلف و محققان متقدم برخی بنای شاپورخواست را به شاپور اول و بعضی به شاپور دوم نسبت داده‌اند. اگر هر یک از قول‌ها را بپذیریم باید بگوییم که برویرانه‌های شهر خایدالودوره عیلامی‌ها یا به روایت دیگر مرکز سیماش که دوزان بی رونقی را می‌گذرانده، شهر را بازسازی کرده‌اند و دگرگونی آن عهد به حدی بوده که بنای شهر را به شاپور نسبت داده‌اند. چون شهر پدیده‌ای ناگهانی نیست که بتوان به پادشاه یا شخص دیگری نسبت داد. حاکمان آبادگر

در زمانه خود در پی هر بازسازی نقش و نام خود را بر شهری گذاشته‌اند، گویا شاپورخواست را نیز از آن زمره می‌توان قلمداد کرد. شاپورخواست در زمان ورود اسلام به ایران یکی از شهرهای مهرگان کدک / مهرجان قدق خوانده می‌شد. مهرگان کدک بخشی از سرزمین پهل به بود. پس از اسلام، پهل را فهل / جبال / کوهستان نام نهادند و در قلمرو کوفه قرار گرفت. پس از سیطره کوفه بر شاپورخواست تا براندازی عباسیان و قتل المستعصم بالله به وسیله هلاکوخان مغول (۶۵۶ ق) با واسطه و بی واسطه مالیات دیار ما به دربار خلیفه در بغداد پرداخت شد. روایت دیگر، پرداخت باج و خراج را ۲۵۰ سال می‌داند. به هر روی به نظر می‌رسد که سال‌هایی پرداخت مالیات از سررضایت نبوده، شاهد این مدعا عصیان‌هاست که البته کارگر نیفتاد و خلیفه عباسی گام به پیش نهاد و برای تمرکززدایی قدرت و گردآوری آسان مالیات، سرزمین لُرنشین را به لُر کوچک و لُر بزرگ تقسیم کرد و شاپورخواست در این تقسیم‌بندی جزو منطقه لُر کوچک محسوب شد. مورخان عصر بر این باورند با وجود آن که شاپورخواست تابعیت آل بویه گرفت، در دوران حکمرانی علی (عمادالدوله) پسر بویه و پس از او، به ترتیب، آل حسنویه، خاندان کاکویه و تصرف شهر به وسیله ابراهیم بنال سلجوقی، حاکمیت بُرسقیان و شوهلی (از کارگزاران ترکان سلجوقی) تا آغاز سلسله اتابکان لُر کوچک باز هم زیر سلطه مالیاتی کوفیان بود و در قلمرو جبال که نام عراق عجم بر آن نهادند، قرار داشت. مردمان این شهر و دیار اگرچه زیر سلطه سیاسی و اقتصادی بودند اما از فرهنگ و اجتماع خود پاسداری کردند. باید دانست که اصیل‌ترین واژه‌های لُری بر ساخته پیش از ساسانیان است و این واژه‌ها با وجود فراز و فرودها به امروزیان رسیده، یا بسیاری از آداب شادی و غم از هزاره‌های پیشین به زندگی اکنونیان راه یافته، و این برای دیاری که بر سر راه ستیز از دیروز تا هنوز بوده، و شهری که ویرانی‌های گوناگونی به خود دیده، دستاورد کمی نیست. شهری که ویرانگران بسیار و آبادگران اندک را به نظاره نشست. یکی از آغازگران آبادی در دوره اسلامی، بدر بن حسنویه بود که در سال ۴۰۵ ق به وسیله یکی از یارانش کشته شد. بدر شهر را به سوی شمال و جنوب گسترش داد. ساخت بناهای نو و بازسازی بر جای مانده‌ها، برپایی ضرابخانه شاپورخواست را به وی و دودمانش نسبت می‌دهند. سال ۴۱۷ ق علاءالدوله کاکویه شهر شاپورخواست را تصرف کرد و قلمرو خاندان حسنویه را به دو مرکزیت، مجزا ساخت. شاپورخواست که به قلمرو خانواده زنگی بُرسق درآمد، کتیبه سنگ نوشته به یادگار ماند. بُرسقیان تا نیمه قرن ششم زیر نظر سلجوقیان حاکم بر عراق عجم شدند تا این که به وسیله حسام‌الدین شوهلی از میان رفتند. شوهلی که از ترکمانان و امرای سلجوقی بود، خورشیدزادگان را برکشید و پس از درگذشتش «ملک لُر کوچک بر شجاع‌الدین خورشید قرار گرفت و اتابک لقب یافت» و سلسله‌ای را بنا نهاد که به اتابکان

لُرستان نامبردار شدند. پژوهشگران و تاریخ‌نگاران متقدم در رخداندنگاری رویدادهای سال‌های ۵۷۰ تا ۱۰۰۶ ق از شاپورخواست و خُرم‌آباد به عنوان «پایتخت اتابکان لُر کوچک»، «دارالخلافة دولت آل خورشید»، «پایتخت لُرستان صغری»، «حاکم‌نشین و مرکز سعادت حُکام لُر کوچک»، «دارالحکومه دولت لُر کوچک» و «پایتخت بنی خورشید» یاد کرده‌اند.

برکشی شجاع‌الدین خورشید به مقام «شحنگی»، درگذشت حسام‌الدین شوهلی، ضعف سلجوقیان و چهرهٔ مردمی شجاع‌الدین خورشید را می‌توان چهار عامل تشکیل حاکمیت خورشیدزادگان دانست. شجاع‌الدین خورشید بنیادگذار سلسله اتابکان لُر کوچک در سال ۵۷۰ ق به قدرت رسید. او به بازسازی دژ شاپورخواست پرداخت و در دژ یاد شده به تخت نشست. وی همچنین فرمان ساخت بناهایی را در دامنهٔ غرب و شمال دژ / قلعه را صادر کرد. در دورهٔ او و جانشینانش بود که خُرم‌آباد کنونی بنیاد گرفت و به مرور شاپورخواست بر اثر بلایای طبیعی و جنگ‌های ویرانگر متروک شد و مردم برای امنیت بیشتر، دفاع مناسب، و فور آب، کشاورزی آسان، رو به غرب و شمال دژ نهادند. آنچه از شاپورخواست باقی ماند بناهای سنگی یا بازمانده‌ای از ابنیه‌های پیشین هستند. از آن زمره‌اند: دیوار، کتیبه، نهر، منار، پل، دژ و آسیاب. باید دانست بناهایی همچون بقایای آبرسانی و راه فاضلاب شهر که آسیاب گیری / «اسیوگاری»، پل شاهپوری / «طاق پیل اشکسه» و گرداب سنگی / «گردآو بردینه» مربوط به پیش از اسلام و منار، سنگ نوشته و ... به پس از اسلام تعلق دارند و اکنون در دل شهر و میانهٔ محله‌های گوناگون جای گرفته‌اند. ترک شاپورخواست و برپایی خُرم‌آباد نشانگر ناامنی مردمان دشت‌نشین و آرامش و آسایش در دامنهٔ کوه بوده، در مهاجرت مردمان از جنوب به غرب دژ، با تجربه‌ای که از شهرپیشین داشته‌اند، در شهرسازی پنج عنصر سیاست، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و مذهب را در نظر گرفته‌اند.

جایگاه بی‌مانند خُرم‌آباد / «خورمووه» / «خورموئه» / «خورموآ» / «خورماوه» (مأوای خور و ...) به عنوان وصل جنوب به مرکز کشور سبب شده که بسیاری از تاریخ‌نگاران و سفرنامه‌نویسان به مناسبت‌های گوناگون به ویژه ستیزهای زمانه به این شهر و نام‌های پیشین‌اش اشاره کنند.

شجاع‌الدین خورشید در روزگار ۵۱ سالهٔ حکومتش بر لُرستان (۵۷۰ تا ۶۲۱ ق) دو پسرش حیدر و بدر به قتل رسیدند. حیدر را در ستیز با دست‌نشانده‌های سرخاب بن عیار از دست داد و روزگاری که به قصاص خون فرزندش به مقابله با طایفه قاتل که از بستگانش بودند، پرداخت، خلیفه عباسی واکنش نشان داد و درصدد برکناری شجاع‌الدین خورشید برآمد و به درگیری‌هایی منجر شد که حوزه اقتدار شجاع‌الدین را محدودتر کرد. از وقایع مهم دیگر دوران حکمرانی شجاع‌الدین خورشید، حملهٔ تُرک‌های بیات به لُرستان است که به دستور وی

بیرون رانده شدند. پس از این فتح، شجاع‌الدین خورشید، بدر (پسرش) و سیف‌الدین رستم (برادرزاده‌اش) را به ولی‌عهدی برگزید. سیف‌الدین رستم اگرچه با از میان برداشتن بدر زمینه فرمانروایی خود را فراهم آورد، اما در دوره ۷ ساله حاکمیت خود (۶۲۱ تا ۶۲۸ ق) آرامش و آسایش را بر شهر و دیار ما حکمفرما ساخت.

سیف‌الدین رستم اما میان خاندان خود در دو جبهه می‌جنگید. یکی از جانب حسام‌الدین خلیل فرزند بدر که به خونخواهی پدرش در دارالخلافة عباسی بغداد بست‌نشین شده بود و از طرف دیگر شرف‌الدین ابوبکر برادر خود که سرانجام در سال ۶۲۸ به وسیله او و همکارانش به قتل رسید. دوران ۴ ساله فرمانروایی شرف‌الدین ابوبکر (۶۲۸ تا ۶۳۲ ق) نیز با مسمومیت و مرگ وی پایان پذیرفت. دولت مستعجل عزالدین گرشاسب هم با لشکرکشی حسام‌الدین خلیل (فرزند بدر و نوۀ شجاع‌الدین خورشید) برافتاد و حسام‌الدین خلیل یک دوره ۸ ساله (۶۳۲ تا ۶۴۰ ق) براریکه اتابک تکیه زد. اما خروج وی علیه خلیفه و پیوستگی‌اش به مغولان جانش را گرفت و برادرش بدرالدین مسعود ۱۸ سال (۶۴۰ تا ۶۵۸ ق) به حکمرانی پرداخت. با درگذشت بدرالدین مسعود، تاج‌الدین شاه پسر حسام‌الدین خلیل به حکومت رسید اما پس از قریب ۱۹ سال (۶۵۸ تا ۶۷۷ ق) به فرمان آباقاخان که او را برای فرمانروایی یاری داد به قتل رسید و فلک‌الدین حسن حاکم شد و با برادرش عزالدین حسین که سمت ولیعهدی او را دارا بود، حدود ۱۴ سال (۶۷۷ تا ۶۹۲ ق) در قدرت ماندند تا این که درگذشتند و یا بنا بر اقوال عصری بر اثر زودخوردنشان با یکدیگر جان باختند. به هر روی گویا فلک‌الدین حسن محبوب‌تر از برادرش بوده چرا که به سبب مزارش، گورستان و محله شمال غرب خرم‌آباد را که پیش از توسعه شهر، روستا بود، اکنون نیز فلک‌الدین می‌نامند. با واداع این جهانی فلک‌الدین و برادرش، جمال‌الدین خضر به فرمان گیخاتون ایلخان مغول، اتابک لر کوچک شد اما به حدود یک سالگی حکمرانی (۶۹۲ تا ۶۹۳ ق) رسیده بود که با طغیان حسام‌الدین عمر بیگ شماری از بستگان و همکارانش در شکارگاهی که بعدها گورستان خضر نامیده شد، به قتل رسیدند. حسام‌الدین عمر بیگ که خیال حکمرانی داشت به مراد دل نرسید و صمصام‌الدین محمود اول ۲ سال (۶۹۳ تا ۶۹۵ ق) به حکومت مقرر شد.

با قتل صمصام‌الدین محمود، ۱۱ سال (۶۹۵ تا ۷۰۶ ق) عزالدین محمد سکandar شد تا این که با فوت او به تدبیر همسرش دولت خاتون که حکمران انتقالی بود عزالدین حسین (دوم) برادر دولت خاتون به مدت ۱۴ سال (۷۰۶ تا ۷۲۰ ق) به حکومت نایل آمد که گویا دوران خوشی برای مردمان دیار رقم زد. او درست نقطه مقابل فرزندش شجاع‌الدین محمود دوم بود که ۳۰ سال (۷۲۰ تا ۷۵۰ ق) دراریکه قدرت با تلخ کامی، کام مردم خرم‌آباد و همکارانش را تلخ کرد و

رفتارش سبب شد که محافظانش وی را در سال ۷۵۰ ق به قتل برسانند تا فرزندش ملک عزالدین حسین سوم ۵۴ سال (۷۵۰ تا ۸۰۴ ق) فرمانروای لرستان شود. ملک عزالدین چون نوجوان بود، محمود چاغری را به وزارت برگزید و در آغاز آبادگری و مدارا پیشه او شد. ملک عزالدین با سستی پایه‌های حکومت ایلخانان مغول به خلیفه‌گروید و بین مغولان و تیموریان تا حدی تابع آل مظفر شد.

تاریخ‌نگاران و پژوهشگران سلف در بین وقایع تاریخی خرم‌آباد در نیمه دوم قرن هشتم و در دوران حکمرانی ملک عزالدین به ۲ نکته اشاره کرده‌اند: یکی ورود شاه شجاع به خرم‌آباد و دیگر یورش‌های ویرانگر تیمور به خرم‌آباد و قتل عام مردم این شهر در سال‌های ۷۸۸ و ۷۹۵ ق. البته یورش دوم تیمور به خرم‌آباد در سال ۷۹۵ ق برای شماری از پیشینه‌شناسان محل تردید است. بعضی مورخان اما با وجود این شبهات باز هم به آثار عصری و یا منابع متأخر استناد می‌کنند و سبب هجوم دوباره را در این نکته می‌دانند که تیمور پس از ۳ سال ملک عزالدین و پسرش سیدی احمد را پس از پرداخت «غرامت» به خرم‌آباد بازگرداند و برکرسی پیشین نشاند اما رفتار ملک عزالدین با حکمرانان همجوار، تیمور را خوش نیامد و حمله دیگری را آغاز کرد. سیدی احمد به کوه زد و زیر بار تیمور نرفت ولی ملک عزالدین پس از یک دوره زندگی مخفی برای فرمانبرداری تیمور بازگشت. یاغیگری سیدی احمد خشم تیمور را برانگیخت و چون دستش به سیداحمدی نمی‌رسید، ملک عزالدین را به دار آویخت. سیدی احمد پس از دارکشی پدرش با بیم و امید جانشین او شد تا این که تیمور درگذشت و برای تثبیت خود به نزد شاهرخ فرزند و جانشین تیمور رفت و توانست به هر شکل مقام خود را به مدت ۱۱ سال (۸۰۴ تا ۸۱۵ ق) و تا لحظه مرگ حفظ کند. پس از او، برادرش شاه حسین چهارم به مدت ۵۸ سال (۸۱۵ تا ۸۷۳ ق) «اتابک» شد. شاه حسین چهارم مغرور از روزگار طولانی حکمرانی بر اثر دست‌اندازی به همدان کشته شد و شاه رستم دوم ۵۷ سال (۸۷۳ تا ۹۳۰ ق) فرمانروای لرستان شد. آنچه مسلم است پس از شاه حسین چهارم، فرزند او شاه رستم دوم فرمانروای لرستان شده اما زمان به حکومت رسیدن وی محل اختلاف است. در دوران ملک شاه رستم دوم بود که سلسله صفویه بر سریر قدرت نشست. جدال صفویان با خورشیدزادگان از سپیده دم سلطنت‌شان شروع شد و به طور کلی باید سرآغاز تیرگی دربارنشینان صفوی را با شاهک‌هایی که خود را اتابک می‌نامیدند همان زمان دانست. شاه اسماعیل از سال ۹۰۵ ق سعی داشت داعیه داران استقلال را در ایران به تمکین وادارد و خودسرهای داخلی را به تمرکز دعوت کند. شماری گردن نهادند اما بعضی چون شاه رستم با وجود وعده ابقا به گردنکشی و کشمکش پرداختند. شاه اسماعیل سال ۹۱۴ ق فرمان هجوم به تختگاه شاه رستم را صادر کرد. جنگ میان سپاهیان

اسماعیل و رستم درگرفت. نخست جانثاران شاه رستم پیشی گرفتند و لشکر نخستین شاه اسماعیل را به زانو درآوردند اما دیری نپایید که سپاهیان شاه اسماعیل در رسیدند و با فراز و فرود، افزون بر تار و مار سربازان، شخص شاه رستم را به اطاعت واداشتند. جوانمردی شاه اسماعیل در حق شاه رستم سبب شد که شاه رستم نیز در زمره ارادتمندان شاه اسماعیل جای گیرد و نیروهای زیر نظر خود را در سال ۹۱۴ ق در اختیار شاه اسماعیل قرار داد. این تبعیت تا سال ۹۳۰ ق که هر دو فوت شدند، دوام آورد. پس از شاه اسماعیل، شاه طهماسب اول شاه شد و شاه رستم که درگذشت، اغور پسرش جای او را گرفت و حدود یک دهه (۹۳۰ تا ۹۴۰ ق) حکومت کرد تا این که به وسیله برادرش جهانگیر به قتل رسید و جهانگیر حاکم بلا فصل لرستان شد. حکومت جهانگیر، شاه طهماسب را خوش نیامد و او به قصد تنبیه جهانگیر در سال ۹۴۹ ق راه خرم آباد را در پیش گرفت. ماجرای قصاص جهانگیر به دستور شاه طهماسب از این قرار بود که دربارنشینان صفوی قریب یک دهه که جهانگیر کوس فرمانروایی می زد هیچ گاه وی را به سبب قتل برادرش که حکمران منصوب شاه بود، نبخشیدند و مترصد روزگاری بودند تا او را از منصب به زیر کشند. این صبوری حدود ۹ سال و اندی (۹۴۰ تا ۹۴۹ ق) به درازا انجامید. با قتل جهانگیر در پی برگماری جایگزین او برآمدند. جهانگیر دو پسر به نام های شاه رستم و محمدی داشت. شاه رستم را به لله ای به نام ابومسلم گودرزی سپرده بودند لله هم برای خوش خدمتی پس از قتل جهانگیر، فرزند او شاه رستم را به دربار بُرد و شاه طهماسب دستور حبس او را در قلعه الموت صادر کرد. خبر که به خرم آباد رسید، وفاداران جهانگیر فرزند دیگر او محمدی را به قلعه ای دور از دسترس در پشتکوه بُردند تا به دست دربارنشینان نیفتد. اوضاع که چنین شد بار دیگر خرم آباد و حومه در آستانه تشنج قرار گرفت. در این اثنا فرصت طلبی بی نام و نشان به خرم آباد وارد شد و خود را شاه رستم نامید و ادعا کرد از قلعه الموت گریخته است. خبر که به دربار رسید شاه طهماسب پریشان شد و برای این که آب رفته را به جوی بازگرداند شاه رستم را فراخواند و منشور حکومت خرم آباد را به عنوان «دارالملک» و «سرداری لرستان را به وی ارزانی داشت» و با همراهانش به خرم آباد فرستاد. شاه رستم به محض آن که به خرم آباد رسید نخست در پی دستگیری بدل نادرست خود برآمد تا این که سربازان شاه رستم با تعقیب و گریز او را بازداشت کردند و بی درنگ بردار زدند. رخداد های پسین نشانگران است میانه شاه رستم و برادرش محمدی منازعه درگرفت که به مصالحه انجامید و خرم آباد را در اختیار محمدی قرار دادند اما با دسیسه زن شاه رستم، محمدی را برای حبس به قلعه الموت فرستادند. محمدی نیز به همراهی پسرانش به خرم آباد بازگشت و شاه رستم را پس از ۲۹ سال حکومت (۹۴۹ تا ۹۷۸ ق) برانداخت و حاکم مطلق دیار شد. محمدی در دوره فرمانروایی خود بنای ناپسندی

نهاد. با وجود آن که دربارنشینان صفوی با او مدارا می‌کردند با درگذشت شاه طهماسب در سال ۹۸۴ ق و لرزش پایه‌های اقتدار پیشین، محمدی با سلطان مرادخان دست دوستی داد و لرستان را برای خلعت و شمشیر و ۶۰ تومان درآمد که از محل مالیات‌ها ناحیه‌هایی که در ظاهر به خاک لرستان ملحق شده بودند حاکم‌نشین دولت عثمانی کرد که خوشایند دولت صفوی نبود. این پیوستگی به یکسال ترسید و نزاع محمدی با حاکم‌نشین بغداد ختم ماجرا را رقم زد. در ماه‌های کشمکش خرم‌آباد و بغداد، شاه اسماعیل دوم، دربار صفوی را وانهاد و شاه سلطان محمد میرزا در سال ۹۸۵ ق به قدرت رسید. او دختر محمدی را به همسری پسر خود برگزید. محمدی با این ازدواج، دوباره سربرآستان دربارنشینان صفوی سپرد و از عثمانیان گسست. محمدی یک سال پیش از پایان روزگار سلطان محمد، پس از ۱۷ سال حکمرانی (۹۷۸ تا ۹۹۵ ق) در سال ۹۹۵ ق درگذشت و سلطان محمد میرزا، پسر محمدی، شاهوردی خان را به حکومت لرستان برگزید. شاهوردی در ۱۱ سال فرمانروایی (۹۹۵ تا ۱۰۰۶ ق) ۴ شاه صفوی به خود دید: شاه سلطان محمد میرزا، شاه عباس اول، شاه صفی و شاه عباس دوم، اما شاهوردی خان همچون بعضی از سلف خود زمانه استحکام تاج و تخت صفویان رو به آنان می‌نهاد و به گاه تزلزل‌شان سربرآستان عثمانیان فرود می‌آورد. این بی‌ایق و قشلاق سیاسی سرانجام خوشایندی برای او دربرداشت. شاهوردی خان با طلوع سلطنت شاه عباس اول به عثمانی‌ها روی آورد و قلمرو خود را به حکومت بغداد ضمیمه ساخت. اما پیوند صفویان و عثمانیان او را واداشت رشته اطاعت از عثمانی‌ها بگسلد و از دراستغفار به شاه صفوی درآید. با ازدواج‌های مصلحتی خواهر شاهوردی با شاه عباس و دختر بهرام میرزا صفوی با شاهوردی غائله پایان یافت اما رفتار شاهوردی خان و هجوم وی به ایل بیات، شاه عباس را به تنگ آورد و برآن شد رهسپار لرستان شود. شاه عباس در طول سلطنت خود دو بار، در سال‌های ۱۰۰۲ و ۱۰۰۶ ق به خرم‌آباد سفر کرد. در سفر دوم، سلسله اتابکان لر کوچک را که ۴۳۶ سال (۵۷۰ تا ۱۰۰۶ ق) با پایتختی خرم‌آباد بر دیار لرستان حکومت کرده بودند، منقرض ساخت و یکی از خویشان (گویا پسر عمه) شاهوردی خان را به نام حسین خان به عنوان نخستین والی لرستان در خرم‌آباد برگزید و زمام امور ولایت لرستان به او سپرد. شاه عباس در سفر خود به خرم‌آباد دستور داد بر فراز تپه‌ای مشرف به یکی از چشمه‌های شهر قلعه‌ای ساختند که به حسین‌خانی نامبردار شد. همچنین ایجاد بناهایی در گرداگرد چشمه سبب شد آن حدود «شاه‌آباد» خوانده شود. مرکز قلمرو اقتدار والیان لرستان تا سرآغاز روزگار قاجار، خرم‌آباد بود که به آن چندگاهی «خرم‌آباد فیلی» می‌گفتند. با حاکمیت حسین خان نام فرمانروایان لرستان از «اتابک» به «بیگلربیگی» و «والی» تغییر یافت. والیان از سال ۱۰۰۶ ق به مدت حدود ۲۰۸ سال حکمران لرستان شدند. گستره حکمرانی

والیان تا آغاز قاجار پشتکوه / ایلام و پیشکوه / لرستان را در برمی گرفت اما از سال ۱۲۱۰ ق تا سال ۱۳۴۸ ق / ۱۳۰۸ ش فقط بر پشتکوه حکومت کردند و لرستان را برای حکمرانی حاکمان مرکز فرست و انهادند. برقراری سلسله والیان در روزگاران صفویه و افشاریه و زندیه و حتی قاجاریه را باید مرهون حسین خان دانست. همراهی او برای سازندگی و امنیت داخلی و حفظ تمامیت ارضی در مقابل افزون طلبی و دست اندازی های عثمانی عامل مهم پایداری سلسله والیان شد. فرزندان او راه پدر را برگزیدند. پس از حاکمیت ۳۴ ساله حسین خان، شاهوردی فرزندش را که دستیار او بود و مشق حکومت را در زمان حسین خان آموخت حدود ۱۰ سال بر تخت والی نشاند. حسین خان نیز آزاری برای دربارنشینان صفوی نداشت و یار و مددکارشان در سستی های داخلی و خارجی بود. کارنامه این دو سبب شد رفتار ۱۴ ساله علیقلی شاعر فرزند شاهوردی که سومین والی بود سبب براندازی والیان نشود و شاه عباس دوم والی گری را به منوچهرخان فرزند حسین خان بسپارد. پیوند منوچهرخان نیز در ۱۵ سال حکمرانی اش به آشتی و قهر او با دربار صفوی گذشت. ۱۳ سال در روزگار شاه عباس دوم روزگار آشتی و آرامش منوچهرخان بود که به آبادگری روی آورد که بقایایش در محله منوچهرآباد امروز، کتیبه ها و سایر محمل ها هنوز دیده می شود که مهم ترین شان سنگ نوشته «رفع بدعت» بردگی مجرمان است.

دو سال پایانی حیات او مصادف با پادشاهی شاه سلیمان شد که به سبب پس فرستادن خلعت و فرمان ابقا، به شاه سلیمان گران آمد تا حدی که می خواست سلسله والیان را برچیند اما لرستانی ها با بلوا، حاکم تحمیلی را به مرکز عودت دادند و شاه سلیمان به ناچار حسین خان دوم فرزند شاهوردی را به عنوان والی لرستان برگزید. دوره او به تأسی از مرکز و بنابر سنگ نوشته برجای مانده، حفظ شعارهای اسلامی و «انجام واجبات و ترک محرمات نصب العین شد». با درگذشت حسین خان دوم، فرزندش علی مردان خان، والی شد. کارنامه والیان در این دوره نشان می دهد که حوزه علمیه بی سرپرست بوده و علی مردان خان یا شاید پدرش از آیت الله سید نعمت الله جزایری یاری خواسته اند که وی نیز آیت الله میرسید علی جزایری / کبیر / مهاجر را معرفی کرد و مدرسه علمیه خرم آباد بار دیگر رونق گرفت. به طور کلی با سکنداری والیان خرم آباد رو به رونق نهاد. در زمان صفویه شهر خرم آباد از دامنه سفیدکوه تا ساحل رودخانه آباد شد و جمعیت شهر فزونی گرفت. پس از ساخت بناهایی به ویژه مسجد، حمام، گردشگاه و تفرجگاه، پل بزرگ، جمعیت شهرافزایش بیشتری پیدا کرد. خرم آباد در عهد صفویه یکی از پایگاه های اصلی قشون شناخته شد. دوره والی گری علی مردان را با وجود خدماتش به دولت مرکزی باید به سبب فترت و تبعید به دو دوره تقسیم کرد. این حاکمیت میانه ای دارد که به سبب عزل او، شاهوردی دوم والی فرزند حسین خان دوم و برادر علیمردان خان حکمران شد.

اما هجوم افغان‌ها به ایران سبب گردید شاه حسین در پی وی برود و فرماندهی سپاه صفوی را برای مقابله با متجاوزان به او بسپرد. باید دانست که سلسله صفوی بر اثر بی‌تدبیری شاه حسین، وابستگی بعضی حکمرانان داخلی و شماری رویدادهای دیگر به غروب خود رسیده بود. وی مفر پادشاهی خود را برای افغان‌ها و انهاد تا نمره معکوس پایان سلسله صفوی آغازیدن گیرد. با اضمحلال دودمان صفوی تا تخت نشینی نادر، کش و قوس مداوم داشت. هرکس در گوشه‌ای به ادعا و گردنکشی و ادعای انتساب به خاندان صفویان برخاست، از جمله شخصی به نام شاه طهماسب سوم، که ادعای سیادت و سلطنت کرد و خرم‌آباد و چند شهر و دیار دیگر را به تصرف درآورد اما چندی نگذشت که به قتل رسید. در همان احوال عثمانی‌ها هم از آشفتگی و نابسامانی بعد از سلطه افغانان سوءاستفاده کردند و غرب ایران را عرصه دست‌اندازی و تاخت و تاز قرار دادند. عثمانی‌ها به شیوه پیشین تا دولت مرکزی ایران را در سرآشینی دیدند به هجوم تا جایی ادامه دادند که افغان‌ها را به گفت‌وگو و داشتند و بر اثر توافق، پاره‌ای از غرب کشور و از جمله خرم‌آباد در قلمرو عثمانی‌ها درآمد. عثمانی‌ها به این وابستگی کاغذی قانع نشدند و پس از حمله به خرم‌آباد، شهر را به تصرف خود درآوردند. علی مردان خان که اوضاع را چنین دید با برخی از سران قبیله‌های جنوب پیمان بست. او که در سال‌های پایانی صفویان عنوان فرماندهی کل قشون ایران را یدک می‌کشید راهی لرستان شد تا در برابر هجوم عثمانی‌ها ایستادگی کند. عثمانی‌ها دوبار قصد تصرف خرم‌آباد را داشتند. بار نخست منصرف شدند و باز دوم شهر را به تصرف خود درآوردند. علی مردان خان برای آن که متجاوزان عثمانی را وادار به خروج کند با فراهم‌آوری نیرو به بغداد یورش بُرد. عثمانی‌ها با شنیدن این خبر خرم‌آباد را ترک کردند.

نادرشاه افشار که به سلطنت رسید، علی مردان خان به خدمت وی درآمد. نادر به وصف آن که از علی مردان خان بیم داشت، او را به عنوان والی لرستان ابقا کرد و محمدعلی خان را به نیابتش برگزید. نیت نادر از تعیین والی و نایب، آن بود که در صورت لزوم مأموریت‌های دیگری به علی مردان خان و محمدعلی خان واگذارد. علی مردان خان کاردانی خود را به جدی رساند که با حفظ سمت والی‌گری لرستان، برای گفت‌وگوی سیاسی بین دولت‌های ایران و عثمانی رهسپار قسطنطنیه شد که در راه بازگشت (سال ۱۱۵۱ ق) درگذشت یا بنابر روایت دیگر کشته شد و اسماعیل خان برادرزاده‌اش والی لرستان شد. همچنین نادرشاه، باباخان چاووشلو/ چاپشلو را به بیگلربیگی لرستان گمارد. نادرشاه افشار ۲ بار در سال‌های ۱۱۴۲ ق و ۱۱۴۵ ق به خرم‌آباد رفت و با قتل او در سال ۱۱۶۰ ق، کشور و از جمله شهر و دیار ما بار دیگر دچار تشنج شد تا زندیان برآمدند. با طلوع خاندان زندیه، خرم‌آباد می‌رفت تا جان تازه‌ای بگیرد. روزگار کریم خان

و به طور کلی سلسله زند دوتن در خرم آباد به والی گری لرستان نشستند: اسماعیل خان فیلی و نظرعلی خان فیلی. کریم خان زند نیز دو بار در سال های ۱۱۶۶ ق و ۱۱۷۶ ق به خرم آباد سفر کرد. اسماعیل والی وقت لرستان در عهد زندیه چون به باور خود در دوره افشاریه همربۀ کریم خان زند بود «وکیل الرعایا»یی او را برنتایید و با همراهی شماری از لرهای مخالف کریم خان زند به مقابله و کشمکش با وی پرداخت. اسماعیل بارها به جنگ کریم خان رفت و شکست خورد. روزگاری هم که بر آن شد دست دوستی مصلحتی دراز کند و سراطاعت ظاهری فرود آورد، در دل مترصد بود که کریم خان را براندازد. اسماعیل برای فروپاشی زندیه، به بسیاری کسان از جمله زکی خان گروید و باز هم شکست خورد. پس از آن که زکی خان صحنه را ترک کرد، لرستان همچنان عرصه آشوب و بی قراری بود. از این رو کریم خان خود درصدد دفع فتنه برآمد و یک شب در سوز سرمای زمستان و سفیدپوشی شهر بر اثر بارش برف، خرم آباد را برای دستگیری اسماعیل خان به محاصره درآورد. اما اسماعیل خان به خاک عثمانی گریخت. اسماعیل خان به محض آن که شنید کریم خان خرم آباد را ترک کرده، به این شهر بازگشت و نظرعلی خان پسرعموی خود را برانداخت و خود را والی لرستان خواند اما دیگر توان فرمانروایی نداشت و اداره امور را بین ۲ تن از فرزندان خود به نام های اسدخان مشهور به شیرشکار و محمدخان تقسیم کرد و به گنج عزلت رفت. به مرور محمدخان حکم دستیار اسدخان را پیدا کرد اما تدبیرنهایی با اسماعیل خان بود تا این که اقبال زند غروب کرد. این اقول را باید درونی پنداشت نه بیرونی. جانشینی کوتاه مدت کسان کریم خان و ستیزهای درونی شان را باید با عدم یکپارچگی لرها نگریست تا به دلیل قتل ناجوانمردانه لطفعلی خان زند و برچیدن سلسله زندیه پی بُرد.

زمان صعود آقامحمدخان قاجار براریکه قدرت، اسماعیل خان خود را والی لرستان می نامید. باید دانست روزگاری که قاجار در ایران به سلطنت نشست، لرستان ۴۳۶ سال فرمانروایی اتابکان لر کوچک و ۲۰۴ سال حاکمیت والیان را به خود دیده بود. به سخن دیگر، این دیار پس از ۶۴۰ سال امنیت نسبی و اقتصاد رو به رشد، به آغاز دوره قاجار رسید و از همان زمان پایه های امنیت و معیشت در لرستان سست شد. سرزمینی که مهد دامپروری و کشاورزی و صنایع دستی بود، در روزگار قاجار سرنوشت دیگری پیدا کرد. به طوری که پس از اندک زمانی رو به زوال رفت. آقامحمدخان، سرسلسله قاجار، برای لرستان دو تصمیم گرفت. نخست آن که شماری از لرها را به تبعید فرستاد و دیگران که دایره حکمرانی والیان را به ۲ قسمت پیشکوه و پشتکوه تجزیه کرد و مقروالیان را از خرم آباد به حسین آباد / ایلام انتقال داد تا خرم آباد به عنوان مرکز پیشکوه به وسیله حکام منتصب تهران اداره شود.

تلاش های حسن خان فرزند اسدخان شیرشکار و نوه اسماعیل خان که واپسین والی وقت بود

هم برای تغییر عقیده دربار قاجار ثمری در پی نداشت. والیان برای بازگشت به قلمرو پیشین سعی در نزدیکی به حکومت و ابراز وفاداری به قاجارها داشتند، اما این کوشش‌ها کارگر نشد و شاهان قاجاری پس از دیگری در پی محدودیت اقتدار والیان کوشیدند. با این که حسن خان والی در صدد دستگیری یاغیان دوره فتحعلی شاه برآمد تا وفاداری خود را به مرکز نشان دهد اما فتحعلی شاه در ادامه اقدام‌های سلف خویش پشتکوه را از کل لرستان مجزا کرد و نفوذ والیان را به همان منطقه محدود ساخت، و اداره پیشکوه را به مرکزیت خرم‌آباد به طور مستقیم به مأموران قاجار واگذار کرد. تجزیه لرستان به ۲ قسمت پیشکوه و پشتکوه سرآغاز کوچک‌سازی جغرافیایی قلمرویی شد که مرکزیتش خرم‌آباد است. در دوران سلطنت فتحعلی شاه یا به سخن دیگر سال‌های ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ ق، اسدالله خان (فرزند حاج ابراهیم کلانتر)، محمدعلی میرزا دولتشاه (فرزند ارشد فتحعلی شاه)، محمود میرزا، محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه (۲ بار)، محمدحسین میرزا (دولتشاه) / حشمت‌الدوله (۲ بار) به حکمرانی لرستان رسیدند که بیشترین شان حاکم خرم‌آباد را با صلاح‌دید شاه انتخاب می‌کردند. با گسیل حسن خان به پشتکوه، اسدالله خان حاکم لرستان به سبب نبود پشتیبانان پیشین در مرکز و درگیری‌های محلی توفیقی به دست نیاورد. نابینا و مغضوب شاه، خرم‌آباد را ترک کرد. فتحعلی شاه چون دریافته بود باید لرستان را به امین‌ترین وفادار خود وانهد، پسرش محمدعلی میرزا دولتشاه را به عنوان حاکم لرستان و دو دیار دیگر (خوزستان و کرمانشاه) برگزید و به سوی منطقه روانه ساخت. دوره حکمرانی محمدعلی میرزا دولتشاه، ساختمان قلعه را بازسازی و مرمت کردند. در این دوره بود که اتافی روی قلعه ساختند و شاهک‌نشین قلعه را فلک‌الافلاک نام نهادند. گلستان ارم برپا شد. هم‌بود که حمام، مسجد، آسیاب، اصطبل و توپخانه در دامنه تپه قلعه بنا کرد و دیواری پیرامونش کشید و دوازده برج بر ستون‌های اصلی آن ساخت و به سخن درست‌تر بازسازی کرد. برخی از بناهای شاهزاده جوان محمدعلی میرزا دولتشاه در پای تپه به مرور زمان در زمانه قاجار روبرو ویرانی نهاد. برج‌های مانده‌های دوازده برجی نیز برای خیابان‌کشی در دوره پهلوی اول از میان رفت. با مرگ محمدعلی میرزا دولتشاه، حاکمیت به محمود میرزا قاجار رسید. محمود میرزا، سال ۱۲۴۲ ق جمعیت شهر را ۳ هزار تن و شمار خانه‌ها را حدود ۵۰۰ خانه عنوان کرده اما ۳ سال بعد (۱۲۴۵ ق) به «قرب هزار خانوار» بسته دارد. در زمان حکومت محمود میرزا لرستان مرکز طغیان‌های پی در پی گشت و اثر این بی‌نظمی به نسبت تا اواخر دوران قاجاریه برج‌های ماند. ستیز شاهزادگان با یکدیگر بر سر حکومت خرم‌آباد سبب شد که فتحعلی شاه، نوروز سال ۱۲۴۵ ق را در خرم‌آباد بگذراند.

در دوره فتحعلی شاه در امور حکومتی لرستان هرج و مرج دیده می‌شد. ۲ بار حکمرانی

محمدتقی میرزا حسام السلطنه و سکانداری محمدحسین میرزا (دولتشاه) و ۲ بار فرمانروایی حشمت الدوله، حکایت از بی ثباتی داشت. حشمت الدوله زمام امور را تا سال نخست به تخت نشینی محمدشاه عهده دار بود تا این که به دربار احضار شد و بهرام میرزا معزالدوله را به جای وی برگزیدند. به طور کلی در عهد محمدشاه (سال های ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۴ ق)، بهرام میرزا معزالدوله، فرهاد میرزا، منوچهر معتمدالدوله گرجی برلستان و از جمله خرم آباد حکومت کردند. البته این باور وجود دارد که میرزاکی خان مستوفی تفرشی (ضیاءالملک) با حکم بهرام میرزا معزالدوله نیابت وی را در حکمرانی لرستان داشته و سال ۱۲۵۷ ق معتمدالدوله، محمدحسن خرقانی را به حکومت لرستان گمارد. بعضی از حاکمان این دوره امنیت و انتظام را به افراد سرکوبگر واگذاشتند که صحنه های کشتار جمعی پدید آوردند. سربازان نیز به بدرفتاری با مردم و ویرانی شهر مشغول بودند. خرم آباد روزگار پریشانی را در دوره محمدشاه تجربه کرد. راولینسون جمعیت شهر را در آن عهد «تقریباً ۱۰۰۰ خانوار» و از «۴ مسجد، ۸ گرمابه عمومی و یک محله یهودی نشین با چهل تا پنجاه خانوار» یاد کرده است.

سال های حکومت ناصرالدین شاه، خرم آباد روزگار پُر رویدادی را از سر گذراند. اگر از طلوع و غروب عهد ناصری که با هرج و مرج گذشت، درگذریم، در بیشتر سال های فرمانروایی ناصرالدین شاه، امنیت نسبی برقرار بود. روزی که او براریکه قدرت نشست لرستان بی حاکم روزگار را سپری می کرد و مقر حکومتی در خرم آباد پُر از خالی بود. سال ۱۲۶۵ ق، اردشیر میرزا قاجار (رکن الدوله) را به عنوان حکمران فرستادند که بیشتر شهرت شاعرانه داشت. رکن الدوله حدود ۲ سال (شوال ۱۲۶۵ تا ربیع الثانی ۱۲۶۷ ق) دوام آورد. حسنعلی افشار در گزارشی از همان دوره (سال ۱۲۶۶ ق) ۷ محله (سادات، سرگرداب، زید بن علی، پشت بازار، در دلاکان، باباطاهر، والیه) برای خرم آباد بر شمرده اما روایت دقیق تر به سال ۱۲۶۷ ق تعلق دارد که عدد خانه ها را ۳۲۵ و جمعیت را ۱۲۰۰ تن نوشته اند و از ۲ دروازه شهر (گرداب و خوز) و ۴۱ نقطه شهر و حومه نام برده اند.

پس از رکن الدوله، خانلر میرزا احتشام الدوله جانشین او شد. خانلر میرزا از یک سو در صدد خاموشی کسانانی برآمد که بیم از بودند و از طرف دیگر به فکر جذب نیروی انسانی برای سازندگی افتاد. اما کارنامه او در برابر مظفرالملک کم رنگ است. حکمرانی میرزا محسن مظفرالملک در لرستان ۲ دوره است که گویا هر ۲ بار حشمت الدوله جانشینش شد. مظفرالملک در خرم آباد سازندگی را پیشه کرد. ساماندهی محله ها از جمله تشکلات به ویژه عزاداری محرم، خانه سازی، کاروانسرا سازی در شهر و حومه، بازسازی راه ها، احداث سربازخانه، مرمت و بازسازی پل صفوی (پل محسنیه / پل بزرگ)، توسعه شهر خرم آباد در شرق شهر از دستاوردهای

او بود. مظفرالملک برای «دارالحکومه»، سربازخانه و به طور کلی امور دولتی و نظامی نیز بناهایی در شرق پل ساخت که مشهورترین شان «عمارت محسنیه» بود. عمارت یاد شده به عنوان مقر حکمران تعیین گردید. «تلگرافخانه مبارکه خرم آباد» و «پستخانه مبارکه خرم آباد» سامان نو گرفت. امنیت گرداگرد عمارت محسنیه و ساختمان های دولتی سبب شد شهر از حصار فراتر رود و دارندگان شهرخانه هایی به شیوه معماری پایتخت ساخته و خرم آباد شکل دیگری به خود گرفت و محله منحسن آباد پدید آمد. محله نوساز یاد شده با مرگ ناصرالدین شاه و آغاز دوره دیگری از ناامنی ویران شد. از دیگر خدمات مظفرالملک ساماندهی راه های منتهی به خرم آباد بود. درباره آبادگران خرم آباد در عهد ناصری باید نوشت افزون بر سازندگی های احتشام الدوله و مظفرالملک، سید محمدصادق (امام جمعه)، میرزا سیدرضا تفرشی و ملاصدرالدین نوری نیز باغ ها و بناهایی ساختند که جز کاروانسرای میرزا سیدرضا اثری از دیگر بر ساخته ها نیست. زمانی به اهمیت کارنامه آبادگران بیشتر پی می بریم که شمار حکمرانان لرستان را در عهد ناصرالدین شاه بدانیم.

حکام لرستان در عهد ناصری این نام ها را داشتند: اردشیر میرزا رکن الدوله، خانلر میرزا احتشام الدوله، امامقلی میرزا عمادالدوله، علی ضیاءالملک، فرهاد میرزا معتمدالدوله، امامقلی میرزا عمادالدوله (بار دوم)، بدیع الزمان میرزا حشمت السلطنه (عمادالدوله)، با حکم نیابت حمزه میرزا حشمت الدوله، بهرام میرزا معزالدوله، حمزه میرزا حشمت الدوله (بار دوم)، مسعود میرزا ظل السلطان، ۷ سال پایانی روزگار ناصری نیز رضا ناظم خلوت، وجیه الله میرزا امیرخان سردار، زین العابدین قراگوزلو (حسام الملک / امیرافخم)، عبدالله میرزا حشمت الدوله، حسینقلی نظام السلطنه مافی. حاکمان یاد شده گاه به سبب وسعت دایره حکمرانی شان نیابت خود را در لرستان به دیگران می سپردند: اردشیر میرزا رکن الدوله، شاعر متخلص به آگاه، محمدحسن خرقانی که پیشتر نیابت حکومت لرستان را داشت ابقا کرد. خانلر میرزا احتشام الدوله برادرش ایلدرم میرزا و چندی جلال الدین میرزا را برگزید. امامقلی عمادالدوله، حمزه میرزا حشمت الدوله را به نیابت گمارد. علی ضیاءالملک (حاجب الدوله مراغه ای) پسرش محمدحسن را که بعدها به صنیع الدوله و اعتماد السلطنه شهره شد به نیابت منصوب کرد که البته زیر نظر سلیمان افشار امور دارالحکومه را به انجام می رساند. در این دوره اسد چاغروند مشهور به کلاتر، امور انتظامی شهر را عهده دار بود و به دستور ضیاءالملک کشته شد. فرهاد میرزا معتمد الدوله، سلطان اویس را نایب خود قرار داد. امامقلی میرزا عمادالدوله نخست صارم الدوله پسرش را نیابت داد اما جنگ های او با بعضی طایفه ها سبب شد که حمزه میرزا حشمت الدوله را به نیابت برگزیند که این نیابت سبب ارتقای حمزه میرزا حشمت الدوله

شد. بهرام میرزا معزالدوله نیز به ترتیب میرزا ابوطالب نایینی و بدیع‌الملک میرزا را نایب کرد. حمزه میرزا حشمت‌الدوله، احتشام‌السلطنه و شاه‌رخ میرزا را به نیابت گمارد. در این میان به ناگهان ارادهٔ دربار برای تابعیت خرم‌آباد به طور کلی تغییر کرد و براساس گزارش میرزا محمدرحیم علاءالدوله وزیراعظم دربار، مأمور رسیدگی به اوضاع دیار، در سال ۱۲۹۴ ق، لرستان نیز رسماً به حیطهٔ فرمانروایی مسعود میرزا ظل‌السلطان پیوست. از خدمات علاءالدوله، وصل سیم تلگراف بروجرد به خرم‌آباد و خرم‌آباد به دزفول به وسیله شنیدلرانگلیسی در سال ۱۲۹۴ ق بود. وصل تلگراف برای همه نعمت و نعمت / کینه‌توزی حکام را نسبت به تلگرافچی‌ها به دنبال داشت. چرا که از رازهایشان آگاهی پیدا می‌کردند. در دورهٔ ظل‌السلطان، حسین میرزا جلال‌الدوله فرزندش را که ۱۱ سال داشت به لرستان فرستاد. اما متوجه شد که فرزندش قادر به ادارهٔ لرستان نیست. از این روتصمیم گرفت که خود به لرستان سفر کند و پس از ضرب و شتم و قتل، فرزندش را با خود به اصفهان بُرد و رهسپار فارس کرد و میرزا محسن مظفرالملک را به لرستان گسیل داشت. جزاندک زمانی که در میان نیابت وی، حشمت‌الدوله به جای او نشست، با اقتدار به آبادانی پرداخت تا این که انوشیروان میرزا ضیاءالدوله جانشین وی شد. ضیاءالدوله نیز میرزا علی دیوان بیگی (کمالوند) را نایب‌الحکومه خرم‌آباد و میرزا حسن مستوفی پیشکار او شد. اما دیری نپایید که در همان سال (۱۳۰۵ ق) دایرهٔ حکمرانی ظل‌السلطان به اصفهان خلاصه شد و رضا ناظم خلوت را به لرستان فرستادند. وجیه‌الله میرزا امیرخان سردار (سپهسالار)، پسرش نصرت‌الله سیف‌الملک را نایب قرار داد. حسام‌الملک نیز ظهیرالملک زنگنه را به نیابت برگزید. پس از آن به ترتیب عبدالله میرزا حشمت‌الدوله و حسین قلی نظام‌السلطنه مافی به حکومت لرستان برگزیده شدند.

واپسین «نایب‌الحکومه لرستان» که در روزهای پایانی حیات ناصرالدین شاه در خرم‌آباد به اداره شهر و دیار مشغول بود، میرزا جعفر وثوق‌الملک نام دارد.

میرزا جعفر وثوق‌الملک در غیاب سعدالملک در شهر خرم‌آباد «مشغول رتق و فتق امور» بود که دورهٔ ناصری سرآمد. البته در این دوره و ادوار پسین، امین عدلیه و دیوان بیگی، امور قضایی و انتظامی را زیر نظر داشتند که با حکم شاه و دربار زیر نظر حکمران به انجام وظیفه می‌پرداختند. با قتل ناصرالدین شاه «شاه میری» دوم در لرستان رقم خورد و هرج و مرج این دیار را فرا گرفت. ظلم‌های پیشین آتش درونی می‌ساخت که با سستی پایه‌های اقتدار حکومتگران زبانه می‌کشید.

پس از حکمرانی حسین قلی نظام‌السلطنه مافی و نیابت میرزا جعفر وثوق‌الملک، در دورهٔ مظفرالدین شاه (سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۴ ق)، خرم‌آباد و لرستان به ترتیب زیر سلطهٔ

حشمت الدوله امیر تومان، غلامرضا فتح السلطنه، حسام السلطنه، عبدالمجید میرزا عین الدوله، ابوالفتح میرزا سالار الدوله، میرزا محسن مظفرالملک، عبدالحسین میرزا فرمانفرما و بار دیگر ابوالفتح میرزا سالار الدوله بود. بعضی از نامبردگان به یک ولایت و ایالت قانع نبودند و همواره «والی ایالتین» خوانده می شدند و حاکم برای شهر و دیار ما می فرستادند. به عنوان مثال عبدالمجید میرزا عین الدوله، که در خرم آباد به «سول اسبی» / سبیل سفید شهره بود، ظفرالملک را حاکم خرم آباد کرد و عبدالحسین میرزا فرمانفرما نیز اعظم الدوله زنکنه را فرستاد. ذات و سلیقه شخصی حاکمان در روزگار مظفری حرف اول را می زد. در این دوره خرم آباد، حاکمان زورگو، نالایق و ترسو و گاه مقتدر و مدیر به خود دید. بعضی حکام از ستیز با مردم ابایی نداشتند و یا غیگری را باب کردند و برخی مدارا پیشه بودند. عمود خیمه شهریش از آن که به دست حکام باشد به وسیله ۲ کدخدای مجله های پشت بازار و درب دلاکان برافراشته می شد. رفتار عبدالمجید میرزا عین الدوله که در دوران اقتدارش مظفرالملک حاکم خرم آباد بود اگرچه با ابوالفتح میرزا سالار الدوله تفاوت داشت اما نوع منش و کنش کارگزارانشان سبب تشدید بحران هایی شد. بحران هایی که بدینی روستانشینان، کوچندگان و شماری از شهرنشینان را به دنبال داشت و ۳ دهه ناامنی متناوب به ارمغان آورد. آنچه دولت مرکزی «سرکشی» می نامید سبب شد عبدالمجید میرزا عین الدوله یا بنابر نامگذاری بومی «سول اسبی» / سبیل سفید را به حکومت لرستان منصوب دارند. او برای وصول مالیات و «امنیت» به داغ و درفش و چوب و فلک و بازداشت متوسل شد.

مردم خرم آباد در روزگار قاجار به ویژه سه دهه پسین دودمان یاد شده، روزگاری تیره و تار را سپری کردند. هرگاه روستانشینان و کوچندگان حکام را ضعیف می پنداشتند به شهر «دست درازی» می کردند. کارگزاران حکومت نیز برای این که خودی نشان دهند در صدد تنبیه آنان برمی آمدند و خرم آبادی های بی گناه به جبر باید در این شهر و در پیرامون خانه خود به تماشای تقابل حاکمان و متمردان می نشستند که بدیهی است همواره از جنگ میان گربه و موش دکان بقال برباد می رود. مردم شهر و حومه به نان بخور و نمیر قانع بودند. تبعات منفی مرگ شاه / «شاه میری» و «لرگیری» را به چشم می دیدند. اما حکام که زمینه کار و امنیت مردم را فراهم نکرده بودند مالیات طلب می کردند. مالیات خرم آباد که در دوره ناصری ۵۵ هزار تومان بود در همان روزگار به ۳۵ هزار تومان کاهش یافت. اما در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه به ۶۰ هزار تومان رسید و در سال پایانی عهد مظفری و در نخستین سال صندوق فرمان مشروطه به یکباره ۱۲۰ هزار تومان تعیین شد که تشدید ناامنی و هرج و مرج را فراهم آورد.

بیشتر حاکمان خرم آباد در روزگار قاجار با واسطه یا بدون واسطه اجاره داران شاه بودند. سالانه

وجه معتنا بهی به دربار می‌بردند و فرمان صدرنشینی ولایت و یا ایالتی را می‌گرفتند و به محض ورود به مقر حکمرانی در پی کسب درآمدهایی از جمله مالیات بودند تا هم میزان پرداخت شده به دربار را از مردم بگیرند و هم سودی به جیب‌های بی انتهای خود روانه کنند.

به دنبال قتل ناصرالدین شاه، امنیت نسبی از میان رفت. شهر سنگربندی شد و حکام توانستند یکی دو بار با غارتگران به خرم آباد مقابله کنند. بعضی از محققان و مردم از آغاز حکومت مظفرالدین شاه تا انقراض قاجار را به عنوان «دوره خودسری در لرستان» نام نهاده‌اند. خرم آبادی‌ها در روزگار مظفری از حکومت مایوس شدند و به ناچار دست در دست هم تا حدودی امنیت شهر را برقرار کردند. ایالت و ولایت دست به دست می‌گشت و هرکسی برای این که جایگزین جانشین خود شود در دربار خیمه می‌زد تا با مبلغ بیشتری مقر حکمرانی از دست رفته خود را بازستاند. پس از سالارالدوله که دوره‌اش با بی‌تدبیری به ویژه ستیز با سران طوایف گذشت، عبدالحسین میرزا فرمانفرما حکومت لرستان و خوزستان را به دست گرفت. فرمانفرما به ترتیب مظفرالملک و اعظم‌الدوله زنگنه را به «نایب‌الحکومه خرم آباد» برگزید. دوره اعظم‌الدوله زنگنه را برای خرم آباد دوره سیاه توصیف کرده‌اند که مردم شهر پس از جنگ و جدال با حاکم، شماری از منتخبان خود را به دادخواهی نزد فرمانفرما در کرمانشاه فرستادند و اعظم‌الدوله را عزل کردند.

به طور کلی خرم آباد در عصر قاجار به ندرت حاکم نرمخو و آبادگر به خود دید. حکومت فروشی مرکز نشینان، زورگویی شماری از شاهزادگان و حکام را به دنبال داشت. مالیاتی که حکمرانان طلب می‌کردند با دخل لرستانی‌ها همخوانی نداشت. عجز از پرداخت مالیات حاکمانی را که حکومت ولایت‌ها و ایالت‌ها را اجاره کرده بودند به تندخویی، بد رفتاری و زورگویی وادار کرد. غرور لری نیز مقاومت‌هایی را پدید آورد و به یاغی‌گری و یا درگیری‌های خونبار منجر شد. کشاورزان، دامپروران و صنعتکاران که نام حاکم برایشان مترادف زور به ویژه از نوع مالی بود، ابزارهای تولید خود را رها کردند و تفنگ به دست از جان و مال و ناموس خود به دفاع برخاستند. در میان آنان نیز ناجوانمردانی بودند که به جای آن که حق خود را از حاکمان زورگو مطالبه کنند اجحاف به همدیاران به خصوص شهرنشینان روا داشتند. کشمکش طایفه‌ها با یکدیگر پی‌آمدهای ناگوار در پی داشت. ستیز کوچنده با روستاگزین و جدال این دو با حکومتگران، اثر مخرب بر شهرنشینان گذارد. راهزنان و دزدان سرگردنه که در میان هر قوم و قبیله‌ای یافت می‌شوند، موقع را مناسب دیدند و ظلم‌ها کردند. استبداد، بحران را پنهان کرده بود. کینه‌های فروخته درونی با مرگ شاهان / «شاه میری» بروز و ظهور پیدا می‌کرد. بیرونی می‌شد و به عرصه عمومی راه می‌یافت. از سال‌های پایانی حکمرانی مظفرالدین شاه تا حدود سه دهه پس از

آن، امنیت از لرستان رخت بریست و استعدادهایی به نیستی گرایید. گزارش‌های رسمی حکومتگران عصر اما، حکایت از روال عادی و طبیعی لرستان داشت.

گزارش‌های دولتی با منابع ملتی تفاوت دارند. حاکمان در پی تسلط بر شهر، دیار را نزد مرکز نشینان امن جلوه می‌دادند. فاجعه لرستان روزگاری دامن زده شد که از بخت بد مردم آن زمانه، پس از فرمانفرما، سالارالدوله بار دیگر حاکم مردم لرستان شد.

سالارالدوله از سال ۱۳۲۳ ق دوره دیگری از حکمرانی خود را در لرستان می‌گذراند و شوربختانه زمان صدور فرمان مشروطه، مرگ مظفرالدین شاه و جلوس محمدعلی شاه او حاکم بود، اما پس از شورش سالارالدوله و اندیشه تاج و تخت و سلطنت که به شکست سالارالدوله انجامید، رضاقلی نظام السلطنه مافی در دوره محمدعلی شاه رهسپار خرم‌آباد شد تا دومین و آخرین حاکم لرستان در دوره پادشاهی محمدعلی شاه (سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ ق) باشد. البته در این دوره ماجراهایی برای رضاقلی مافی (نظام السلطنه / مجیر السلطنه) پدیدار شد. مدتی انجمن ملی و به سخن دیگر مشروطه خواهان خرم‌آباد در ظاهر براریکه حکمرانی نشستند اما حرف اول را نظر علی خان امرایی می‌زد که فوج نظامی داشت. روزنامه‌های سال‌های آغازین صدور فرمان مشروطه از جمله: مجلس، اتحاد، صبح صادق، جبل‌المتین، ندای وطن و شماری دیگر، آگاهی‌هایی درباره شهر و دیار ما به دست می‌دهند که نشانگر توسل همدیاران ما به روزنامه نگاران و مدیران مطبوعات چاپ تهران است.

به دنبال تصویب «قانون تشکیل ایالت و ولایت» در سال ۱۳۲۵ ق. ایران را به چهار ایالت و دوازده ولایت تقسیم کردند و لرستان نیز جزو ولایت‌ها محسوب می‌شد. در قانون تشکیل ایالات و ولایات که از تصویب محلی گذشت، ولایت چنین تعریف شد: «ولایت قسمتی از مملکت و حاکم نشینی جزء است که دارای یک شهر حاکم نشین و توابع باشد اعم از اینکه حکومت آن تابع پایتخت یا تابع مرکز ایالتی باشد». حکام ایالت را والی یا فرمانفرما و حکام ولایت را حاکم یا حکمران می‌نامیدند. هر ولایت دارای تقسیمات کوچک‌تری بود که بلوک خوانده می‌شد و حاکم بلوک را «نایب‌الحکومه» می‌نامیدند. گویا شهر خرم‌آباد را نیز یک «بلوک» محسوب کرده‌اند که شهر حاکم نشین باشد.

سال پُرماجرای ۱۳۲۵ ق که رضاقلی مافی (نظام السلطنه) به خرم‌آباد رسید تا سکان اداره امور را به دست گیرد ناباورانه به چشم دید و با گوش خود شنید که بسیاری از شهرنشینان از رویدادهای تهران اطلاع دارند و از ماجرای مشروطه آگاهند. روزنه خبریابی خرم‌آبادی‌ها از اوضاع کشور، روزنامه‌ها و مسافران پایتخت به ویژه ۱۴ تن از تاجران خرم‌آباد: هاشم عتیقی، حیدر پسر شنبه، حیدر، عبدالله جباری، جهانگیر آزادیان، شکرالله عقیلی، حسین، احمد

اسکندری، محمد کمالوند، سید محمد محمدیان، میرزا احمد، محمد حاجی، حاجی حاجی و حاجی علی (فرزندان حسین) بودند که با ورود به انجمن های مشروطه خواهی تهران، گزارش واقعی روزگار مرکز نشینان و یافته های خود از مظالم حکام را به آگاهی عموم می رساندند. یکی از ظلم های همیشگی حاکمان لرستان عهد قاجار مالیات سال افزون بود که وسیله طغیان کوچندگان و روستاگزیان را فراهم می آورد و موج بدبینی به حکومت قاجار و قجرزادگان را دامن می زد. نظام السلطنه هم مثل حکام سلف نخستین موضوعی را که دنبال کرد مالیات بود، ربیع چاغروند و حبیب الله والی زاده (دیوان بیگی) را به مأموریت وصول مالیات برگمارد تا با نظر میرزا رحیم چاغروند در پی مالیات گیری باشند. اما موج نافرمانی و خیزش به خرم آباد رسیده بود و تاجران مشروطه خواه مردم را به عدم پرداخت مالیات ترغیب می کردند. نظام السلطنه از منشا ماجرا آگاهی یافت و درصدد فروپاشی انسجام تاجران برآمد اما تشکل های دوستانه تاجران منسجم تر از پیش برپا شد و برای «اتفاق واتحاد» به نگارش تعهدنامه ممهور به مهر مبادرت کردند تا چنانچه از سوی فرد، گروه، طایفه و یا حاکمان تعرضی به یکی از آنها شد اعضای گروه به یاری مالی و معنوی یکدیگر برخیزند. همه روزه از اقتدار نظام السلطنه کاسته می شد و بر گماردهای او در وصول مالیات توفیق حاصل نکردند.

خان های افزون طلب و غارتگر که پایه های حکومت را سست دیدند، از چاپلوسی به چپاول روی آوردند. گزارشگران حکومت خواه به بیان مقابله دیوانخانه با متنفذان مالیات گریز و بازداشت شماری از آنها اشاره دارند.

قدرت شهر بین والی زاده ها و چاغروندها دست به دست می گشت و گاه یکی دیوان بیگی و دیگری گلربیگی می شد. خانواده های کمالوند، صالحی لرستانی، سادات و تاجران از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند. شهر اما فرومایگان و قداره بندانی داشت که گاه با زور می خواستند جای متنفذان متشخص را بگیرند و به تصمیم سازی و تصمیم گیری و اجراء دست می زدند.

ورودی های شهر از هر طرف، نقطه آغاز حکمرانی و منطقه نفوذ یکی از سران طایفه ها بود که هر از گاهی، بعضی از آنها، دست اندازی هایی به دارایی های شهر نشینان داشتند.

با نامه نگاری روحانیان و ورود شماری از تاجران خرم آباد به انجمن های مشروطه خواهان مرکز نشین، زمینه پرورش سیاسی گروه هایی از مردم شهر- البته با تأخیر- فراهم آمد و سبب تشکل انجمن ملی خرم آباد / انجمن ولایتی خرم آباد گردید. اما دیری نپایید که صف آراییی در مقابل انجمن یاد شده به وقوع پیوست.

خواسته های اهل شهر محدود بود و در این ۳ بند خلاصه می شد:

۱. یک نفر حاکم مشروطه طلب با اجزاء مختصر به همراه کتابچه قانون به لرستان بفرستند، تمام

مطیع و فرمان برداریم.

۲. یک نفر آدم بصیر از اهل لُرستان برای وکالت در مجلس مقدس لازم داریم که دفع عیوبات را بنماید و در آنجا حاضر باشد.

۳. انعقاد انجمن ایالتی فرمایند. هرگاه در خُرم آباد انجمن تأسیس نشود اسباب تفتین و خرابی در این نقطه فراهم است.

اندکی، با درک و دریافت و فهم به انجمن ملی خُرم آباد ورود کردند، اما در مقابل گروه‌های بی‌شماری که هریک با نیت خاص خود به این جمع پیوسته بودند، خودنمایی می‌کردند. گروه اندک نخست سعی در ساماندهی انجمن داشتند. تاجران انجمن به حرف‌های هاشم عتیقی توجه داشتند و روحانیان به فرمان آیت‌الله عبدالرحمن لُرستانی گوش فرامی‌دادند. مکان انجمن را به منظور توسعه «تشکیلات» از کوی باباطاهر به شمال مسجد جامع، حسینیه آقاسید محمد باقر امام جمعه انتقال دادند. همان زمان اما کسانی که در پی «مقاصد شخصی» بودند نیت‌های خود را بروز می‌دادند. جمعی می‌گفتند «مشروطه یعنی این که مالیات ندهیم»، گروهی نیز بر این باور بودند که «مشروطه شده باید خودمان حاکم تعیین کنیم و نیاز به حاکمانی که از مرکز می‌فرستند نداریم». هر فرد می‌خواست بر اساس هدف‌های از پیش تعیین شده خویش، انجمن را به سمت و سویی که تمایل داشت هدایت کند. تقابل گروهی از تاجران با شماری از روحانیان بیش از پیش خودنمایی می‌کرد. چند تن میانه‌رو که به حقیقت «مشروطه» پی برده بودند سعی در راهنمایی اعضا برای درک فلسفه وجودی انجمن داشتند. اما نفاق‌ها در انجمن یکی پس از دیگری سر باز می‌کرد که به یکباره گروهی منسجم در مقابل انجمن نه پا خاست. گروه به پا خاسته در حقیقت پیروان فکری آیت‌الله فضل‌الله نوری بودند.

روحانیان خُرم آباد در آن روزگار به سه گروه تقسیم شدند. گروهی که با انجمن ملی خُرم آباد و مشروطه خواهان همراه بودند که سرآمدشان شیخ عبدالرحمن لُرستانی بود. اوسه تأسی از آیت‌الله محمدکاظم خراسانی (آخوند خراسانی) همگام با مشروطه خواهان شد. جمعی دیگر از روحانیان شهر در پی مشروطه مشروعه بودند و از شیخ فضل‌الله نوری پشتیبانی می‌کردند که سرپرستی‌شان را ملارشید ضیایی عهده‌دار بود و گروه سوم کسانی که ظاهری طرفانه‌ای داشتند و گرداگرد سید محمدباقر بحر العلوم طباطبایی امام جمعه شهر تجمع می‌کردند. سید محمدباقر امام جمعه، پیرو روحانیان درباری بود. روحانیانی که گروهی دل در گرو مظفرالدین شاه و فرمان مشروطه‌اش داشتند و شماری بعدها بُریدند و به پشتیبانی از محمدعلی شاه برخاسته بودند. سید محمدباقر، مکان و امکان در اختیار دو گروه مشروطه طلب و مشروعه‌خواه در خُرم آباد قرار می‌داد و سعی داشت روابط خود را با هر دو جناح به ویژه روحانیان‌شان حفظ کند. انجمن

ملی خرم‌آباد روبه توسعه داشت که فعالیت مشروعه‌خواهان وسعت گرفت. مشروعه‌خواهان با تظاهرات روزانه و شعارهای «عزیزان ماتم دین است امروز/ فغان از دست بی دین است امروز» و «ما دین نبی خواهیم/ مشروطه نمی‌خواهیم» به مقابله بیرونی با انجمن پرداختند. انجمن نیز در آتش درونی چند دسته‌گی می‌سوخت تا سرانجام بذر نفاقی که حاکمان کاشتند ثمر داد و فروپاشید.

از سوی دیگر در سال نخست «مشروطه اول» گرانی در خرم‌آباد بیداد می‌کرد. مأموران وصول مالیات با توجه به کاهش نقدینگی مردم، بی‌توفیقی خود را در راه وصول به آگاهی نظام‌السلطنه می‌رساندند. نظام‌السلطنه بیم تبانی می‌داد و براین تصور بود با حبس شماری از سران طایفه‌ها می‌تواند آنچه که حقوق دولت می‌نامید به دست آورد. اما تمهید وی نه تنها کارگرنیفتاد، بلکه بلوای جدیدی برپا کرد که هجوم بعضی از سران طایفه‌ها با سربازانشان را به خرم‌آباد سبب شد. اموال نظام‌السلطنه به غارت رفت و خودش نیز به خانه عالمان دینی شهر پناهنده شد.

ملارشید ضیایی، مقابله‌کنندگان با نظام‌السلطنه را «مشتی طماع و خدانشناس» نامید که برای «خوردن مالیات دولت با حاکم شهر این طور رفتار» کرده‌اند. این رویداد چهره خرم‌آباد را نزد هموطنان و حتی خارجیان سیاه جلوه داد. گزارش‌های انگلیسی‌ها و روسی‌ها دلیل این مدعاست که همدیاران را اغتشاشگر نامیده‌اند. پس از نظام‌السلطنه، حکام دیگری گماردند: سردار فیروز، موثق‌الدوله، منتصرالدوله، زین‌العابدین همدانی (امیرافخم/ حسام‌الملک)، لطفعلی بختیاری (امیر مفخم). اما بیشترشان نتوانستند برای بساط گسترانی در خرم‌آباد استقرار یابند.

اسناد مؤید اخبار و اقوال است و این حقیقت را نمایان می‌کند که درگیری با نظام‌السلطنه گره‌ای از کار فرو بسته لرستان را باز نکرد. این رخداد و سایر رویدادها از جمله اردو کشی سالارالدوله را مرور می‌کنیم به این نکته به وضوح دست می‌یابیم که تقابل‌ها و تعامل‌ها از سراسر احساس و بدون درک واقعیت‌ها بود و سبب ویرانی هر چه بیشتر لرستان گردید. رفتار نابخردانه سبب شد حاکم نتواند به خرم‌آباد که در طول تاریخ حاکم‌نشین دیار بود، بیاید. به طور موقت در بروجرد مستقر می‌شد و یکی از متنفذان شهر را به نیابت برمی‌گزید.

در دوره احمدشاه که با حاکمیت نایب‌السلطنه‌ها آغاز شد لرستان روزگاری در خور نداشت. نابسامانی گرداگرد خرم‌آباد را فرا گرفته بود. تفرقه شهری نیز که پیش از فرمان مشروطه موسمی بود به تفرقه همیشگی بدل شد. جدال مشروطه و مشروطه مشروعه از یک سو و درگیری محله‌های پشت بازار و درب دلاکان/ در دلاکی که عوامل حکومتی نیز در تشدید آن دخیل بودند، روزگار تیره و تاری را رقم زد. رشته تجارت گسسته و جرأت زراعت سلب شد. با وجود مشکل درون

شهری، اهل شهر در پی مداوای درد مشترک برآمدند. مردم خرم آباد از جور دزدان و ظالمان و حاکمان به تنگ آمده بودند و پس از صدور فرمان مشروطه توقع داشتند که روزگار خوبی داشته باشند، و نظم و امنیت شهرنشینان برقرار شود اما گروهی که دل به انجمن ملی خرم آباد بسته بودند به سرعت باورشان فرو ریخت و انجمن نیز به وسیله عوامل نفوذی حاکم وقت منحل شد. خرم آباد در دهه پایانی سده سیزدهم خورشیدی روزگار تیره و تاری را از سر گذراند. دامنه آشوب ها تا بدانجا رسید که شماری از روستائینان و کوچندگان گستاخانه به سیم تلگراف هم رحم نکردند و ارتباط خرم آباد با مرکز قطع شد. مهاجمان یاد شده، راه را بر مأموران دولت بستند تا هر گوشه از لرستان زیر سیطره صاحب نفوذی قرار گیرد و حاکمان به جای خرم آباد در بروجرد مستقر شوند.

مقوله نمایندگی مجلس نیز در خرم آباد با تحمیل آغاز شد. در دوره اول مجلس شورای ملی فردی را به نام اسدالله میرزا مشیرالسلطان / مبشرالسلطان، برکرسی نمایندگی خرم آباد و حومه نشانند که نه بومی بود و نه گامی در راه محرومیت زدایی برداشت. «مشروح مذاکرات» دوره اول را هم که به دقت می خوانیم این حقیقت را بیشتر نمایان می کند که او دل در گرو جای دیگر داشته و حتی یک بار نام خرم آباد را در سال های «وکالت» بر زبان نیاورده است. این حضوری ثمرسبب شد که مرکز نشینان تصور کنند که خرم آباد به نمایندگی نیاز ندارد. از این رو در دومین دوره مجلس شهر ما وکیل نداشت. اگر چه در خبرها می خوانیم در آن روزها موفق الدوله برای «انعقاد انجمن موافق نظامنامه انتخابات» راهی لرستان شده است.

مردم خرم آباد همزمان با دوره دوم مجلس شورای ملی و در سال های بی نمایندگی، نامه های گوناگونی به نمایندگان مجلس، رئیس وزرا و سایر مقام های مسؤول و مطبوعات نوشته اند که بیانگر اوضاع خرم آباد در آن روزگار است. مردم شهر چون وکیل در مجلس نداشتند بیشتر نامه های خود را به محمدعلی بهجت دزفولی نماینده خوزستان می نوشتند. بهجت، نامی آشنا برای شماری از روحانیان و تاجران خرم آبادی بود و با وی از سال ها پیش مراوده داشتند. بیشتر نامه ها با «ما اهالی فلک زده خرم آباد» شروع می شود. خرم آبادی ها در آن سال ها خواسته هایشان را «مطالبه نماینده از شهر خرم آباد و طوایف» و تأسیس اداره های «عدلیه و بلدیّه و نظمیه و انجمن ولایتی و غیر ذلک» در مرکز لرستان عنوان کرده اند.

پس از این نامه ها، مجلس شورای ملی، «تشکیل کمیسیون اصلاح لرستان و عربستان [خوزستان]» را مصوب کرد.

آشوب طلبان در آن روزگار بی آن که بدانند تسلط انگلیس را بر لرستان زمینه سازی می کنند، همگام با سیاست های آن کشور گام برمی داشتند. انگلیس چشم به نفت خوزستان داشت و

خواب راه‌آهن خرم‌شهر به خرم‌آباد را در آرزو می‌پخت.

حکمرانان پایتخت چشم بر گرفتاری‌های لرستانی‌ها بسته بودند. البته کمال ساده‌لوحی است که بی‌توجهی مرکز‌نشینان را به لرستان از سر تصادف بدانیم. اقوال و اسناد حکایت از آن دارند که انگلیس تلاش دوسویه‌ای پس از فرمان مشروطه داشته، از این قرار که کارگزاران دریاری وابسته‌اش تمهیدی بیندیشند تا روابط خرم‌آباد و حومه با مرکز تیره و قطع شود و از سوی دیگر با توزیع اسلحه و تحریک و تشویق روستائینان و کوچندگان منطقه به مقابله با دولت مرکزی به هدف نهایی‌اش برای جداسازی این خطه از خاک کشور برسند. شاید این پُرسش برای خواننده به وجود آید که «انگلیس را با خرم‌آباد چه کار؟» در پاسخ باید گفت مراد انگلیس‌ها جدایی خوزستان از ایران بود اما کارشناسان‌شان در گزارش‌هایشان به این نکته اشاره کرده بودند که «حفظ خوزستان بستگی به تصرف و تسلط به لرستان دارد. مرکز منطقه نفتی را نمی‌توان در دشت قرار داد، آسیب‌پذیر است. مرز باید در کوه‌های لرستان باشد تا ما همواره امنیت داشته باشیم».

سال‌هایی که ارتباط لرستان با مرکز کشور قطع شده بود، شهر خرم‌آباد در عُسرت قرار داشت. دیواره‌ها و راه‌های منتهی به شهر تا سرحد خاک لرستان حوزه اقتدار خان‌ها بود. انگلیس برای همراهی، اوضاع را مطلوب آشوبگران مهیا کرده بود. ساده‌لوحان دل‌خوش بودند که دیگر خبری از حاکمان زورگویی مالیات‌بگیر نیست اما نمی‌دانستند توزیع وسیع اسلحه براساس چه نقشه شومی صورت می‌گیرد. شماری از خبرهای روزنامه‌ها حکایت از ناامنی در شهر و دیار دارد. البته بی‌آنکه مسببان امنیت‌زدا را برشمرند.

سال ۱۳۲۹ ق به «سال وبا» شهرت دارد. در آن سال حدود نیمی از ساکنان شهر بر اثر وبا جان باختند. تأسف آورتر آن که این رویداد مصیبت‌بار در مطبوعات و محافل مرکز بازتاب درخور نداشت. نامه‌پراکنی‌ها اما برای برون رفت از ناپسانمانی‌ها همچنان تداوم داشت تا بلکه مفری پیدا شود. لرستانی‌ها در پی درمان درد خود بودند که بار دیگر، سال ۱۳۲۹ ق/ ۱۲۹۰ ش، هوس تاج و تخت، ابوالفتح میرزا سالارالدوله را بر آن داشت تا با خیال «شاهنشاه کل ممالک خوزستان و لرستان و عراق عجم» به پادشاهی خود فکر کند. او با یاری جنگجویان در پی زمینه‌سازی سلطنت خود بود. در لرستان سپاه فراهم ساخت و راه تهران را در پیش گرفت اما در ساوه شکست خورد و به جانب خرم‌آباد بازگشت. چون مردم خرم‌آباد سد راه ورودش به شهر شدند ناچار به کرمانشاه گریخت و راه عراق و مصر را در پیش گرفت. امنیت راه‌های منتهی به خرم‌آباد تا سال ۱۳۳۰ ق، به وسیله قراسواران / نگاهبانان راه‌ها که امنیه نام گرفته بودند، تأمین می‌شد. امنیه‌ها اما به بی‌کفایتی متهم شدند. «متصدیان امور» بنا بر خواسته نظام السلطنه که بار دیگر

ردای حکمرانی لرستان را پوشیده بود، برای چاره کار قوای ژاندارمری را به سرکردگی افسران سوئدی به لرستان گسیل داشتند. افسران سوئدی پس از ۸ ماه جنگ و گریز و تهدید و تطمیع خرم آباد را تصرف کردند. نظام السلطنه با وجود آن که حکم نیابت حکومت را در سال ۱۳۲۳ ق برای علی حیدری صادر کرده بود اما ژاندارم‌ها ساکنان را امور بودند. روستانشینان و کوچندگان بی توجه به حکم نظام السلطنه، زورگویی‌های ژاندارم‌ها را برنثاییدند و به جنگ شان رفتند. بیرانوندها با کمک عشایر چگنی و بالاگریوه کلیه پاسگاه‌ها و دوایر را از بین بردند، تلگراف خرم آباد را قطع کردند و شهر را به محاصره درآوردند. حاصل جنگ و گریز عشایر با ژاندارم‌ها این بود که پس از تلفات بسیار، شبانه ژاندارم‌ها خرم آباد را ترک کردند و به بروجرد پس نشستند. با وجود شکست قوای ژاندارم، میرزا حسن مستوفی الممالک رئیس وزرا و وزیر داخله از رضاقلی نظام السلطنه خواست لرستان را آرام و ساماندهی کند. نظام السلطنه نیز از علی حیدری نایب الحکومه خرم آباد یاری طلبید. اما از دست او هم کاری ساخته نبود. چرا که شماری از متنفذان رفتار پیشین نظام السلطنه را به خاطر می‌آوردند و از او بیم داشتند.

مکاتبه‌های نظام السلطنه با فرزندش درباره انتخابات خواندنی است. با وجود آن که شماری خیرخواه، نظام السلطنه را از معرفی پسرش محمدعلی که به سالار معظم اشتهار داشت به عنوان نماینده خرم آباد و حومه به مجلس سوم منع می‌کردند اما او بی توجه به گفته‌ها و نوشته‌ها، محمدعلی را به همراه حبیب‌الله کمالوند با برگه تأیید صحت انتخابات خرم آباد به مجلس شورای ملی فرستاد. اما مردم خرم آباد در آن سال‌ها بی توجه به «نمایندگان»، شکایت‌نامه‌های خود را مستقیم برای رئیس مجلس می‌فرستادند. از رویدادهای مهم دوره پسین حکمرانی نظام السلطنه، انتقام‌کشی او از مسببان شکستش در دوره پیشین حاکمیتش در لرستان بود. این بار از والی‌زاده‌ها و چاغروندها روی برگرداند و به سگوندها و طولابی‌ها مهر ورزید. چون برای انتقام و ماجرای مالیات در خرم آباد اسباب کار آن گونه که می‌خواست فراهم نبود. ربیعا چاغروند را به بروجرد کشاند و بازداشت کرد. سال ۱۳۳۳ ق میرزا رحیم چاغروند برادر ربیعا به تهران رفت تا وسیله استخلاص برادرش را فراهم کند اما خودش هم گرفتار شد. تظلم او به مجلس شورای ملی موجی از نامه پراکنی اداری را سبب شد. البته پیش از عریضه‌های میرزا رحیم چاغروند از محبس و همزمان با حبس او، نظام السلطنه نیز گزارش‌هایش را پیگیرانه به تهران می‌فرستاد. درگیری یاد شده با قتل ربیعا و استخلاص میرزا رحیم به ظاهر پایان پذیرفت. همان سال میرزا محمود قوام‌نامه‌های گوناگونی به مقام‌های مرکز نشین نوشت تا نتیجه کارنامه حکمرانی نظام السلطنه را به ویژه در دوره دوم ساکنان لرستان، به اطلاع صاحب منصبان برساند. وی به رئیس وزراء وقت اوضاع لرستان و به ویژه خرم آباد را «منقلب» توصیف کرد و

از «فشار تعدی و تجاوزات اشرار» سخن گفت و همه رویدادهای نامبارک آن سال‌ها را ثمرهٔ حکمرانی نظام السلطنه دانست و پاشیدگی شیرازه سازمان‌های نظامی و اداری شهر و دیار را به بی‌تدبیری وی نسبت داد. دولت مرکزی در پی تثبیت نظام اداری به ویژه بخش درآمدزا بود و در نامه‌ها نگرانی خود را از تعطیل مالیهٔ خرم‌آباد به سبب ناامنی‌ها بروز می‌داد. در آن سال‌ها مقام‌های مرکز نشین از مأموران دولتی مأیوس بودند و گهگاه نامه‌های خود را به سران عشایر می‌نوشتند. نمونهٔ این مکاتبه‌ها، نامهٔ وزارت داخله برای «تأمین آسایش و تسهیل مسافرت گروهی از مهندسين انگلیسی» است.

مهم‌ترین رویداد جهانی و ملی در واپسین روزگار حکمرانی نظام السلطنه در لرستان، جنگ جهانی اول بود. ایران بیطرفی اعلام کرد اما کاری از پیش نبرد. متجاوزان عثمانی، روسی، انگلیسی، آلمانی و ... به کشور راه یافتند. خطر روس‌ها و انگلیس‌ها بیش از سایر کشورها بود. روس‌ها تا بروجرد پیشروی کردند و انگلیس‌ها از جنوب روبه شمال داشتند. خطر تجزیه، میهن‌دوستان را بر آن داشت تا کمیتهٔ دفاع ملی و دولت مهاجرت به ریاست نظام السلطنه تشکیل دهند. البته با این نیت که با یاری هم‌وطنان، عثمانی‌ها، آلمانی‌ها، روس‌ها و انگلیس‌ها را از کشور برانند. شماری از اعضای کمیتهٔ دفاع ملی بر سر راه اصفهان به کرمانشاه، در خرم‌آباد توقف کردند. جز معدودی که دل در گرو بیگانه و اجنبی داشتند، کوچندگان، روستا نشینان و شهرگزینان خرم‌آباد و حومه یکصدا برای دفاع از میهن به خدمت کمیته دفاع ملی درآمدند. آیت‌الله عبدالرحمن لرستانی و میرزا رحیم چاغروند به گرمی اعضای کمیته و همراهان را پذیرا شدند. چون مکانی برای اسکان دسته جمعی همهٔ میهمانان در شهر وجود نداشت هریک به خانه‌ای رفتند. آیت‌الله سید حسن مدرس به خانهٔ سید مختار موسوی رفت. آن دسته از اعضای کمیته دفاع ملی که در خرم‌آباد به سر می‌بردند به محض آن که علی محمد غضنفری دعوت نامهٔ نظر علی خان را آورد به همراه آیت‌الله عبدالرحمن لرستانی و میرزا رحیم چاغروند / بیگلربیگی رهسپار کوه‌دشت شدند. اعضای کمیته دفاع ملی پس از توقف کوتاه در کوه‌دشت، روانهٔ کرمانشاه و سپس خاک عثمانی شدند و دولت مهاجرت را به ریاست نظام السلطنه تشکیل دادند که فرجامی نداشت. از آن پس دیگر نظام السلطنه برووی کاغذ حکمرانی لرستان را داشت و پس از چندی نیز به طور رسمی علی نقی میرزا رکن‌الدوله را از جمادی الاول ۱۳۳۴ ق / نیمهٔ دوم اسفند ۱۲۹۴ ش به حکومت بروجرد و لرستان و خوزستان گماردند. نامه‌های میرزا محمود قوام و گزارش‌های رکن‌الدوله به پایتخت سبب شد دولت در صدد دلجویی از جدال‌گران یا نظام السلطنه برآید. رضایت رکن‌الدوله «فرمانفرمای ایالات بروجرد و لرستان» از میرزا رحیم چاغروند موجب شد تا به پیشنهاد تهران‌نشینان لقب معین السلطنه را به وی دادند. این لقب را رکن‌الدوله ۱۶ رمضان

۱۳۳۴ ق به میرزا رحیم ابلاغ کرد و از او خواست نگارش «جغرافیای لرستان» را زیر نظر بگیرد. پاییز ۱۳۳۵ ق با انتشار خبریورش به کاروان شرکت انگلیسی لینچ که از دزفول عازم خرم آباد بود، بار دیگر خرم آباد به کانون خبر و ریزی بدل شد تا آنچه که از کاروان یاد شده به یغما رفته بود، باز پس گیرند. همان سال گروهی بی توجه به ناامنی، ویرانی، نزاع، غارت، گرسنگی و بیماری، از ایالت فارس رهسپار خرم آباد شدند. سال ۱۳۳۶ ق را در لرستان «سال مشمشه» می نامند. در این سال به دلیل گسترش امراض عمومی هر شخص بر اثر کوچکترین بیماری جان می سپرد. عدم امنیت راه های منتهی به خرم آباد سبب شده بود که حتی متمکنان نتوانند بیماران خود را به درمانگاه دیگر شهرها برسانند.

ربیع الثانی سال ۱۳۳۷ ق / دی ماه ۱۲۹۷، میرزا حسن وثوق الدوله رئیس وزرای وقت که خود نیز سمت وزارت داخله را داشت، تصمیم گرفت به هرنحو ممکن لرستان را از دست امنیت ستیزان برهاند.

وثوق الدوله به درستی دریافته بود که نزاع ملکی بروجردی ها با بیرانوندها از یک طرف و توطئه های بیگانگان برای جداسازی خوزستان و لرستان از پیکره ایران دو دلیل ویرانی خرم آباد شده و مردم خرم آباد در آتش افروزی ها هیچ گونه منفعت و مشارکتی ندارند. از این رو، امیر اصران خواجه نوری را که پس از رکن الدوله سکاندار دیار شده بود به دلیل عدم توفیق، برکنار کرد و به سراغ شکرالله صدری (پسر صدرالدوله که به قوام الدوله ملقب شده بود) رفت. صدری / قوام الدوله از رجال روزگار ناصری و مظفری و آزادخواهان عصر مشروطه بود. وثوق الدوله از صدری که هم تجربه وزارت فواید عامه را داشت و هم حکومت اصفهان، خواست به لرستان برود. صدری پذیرفت و از وثوق الدوله بودجه و اختیار خواست. وثوق الدوله هم به تقاضاهای صدری تن داد و با شماری قزاق و مصوبه «کابینه» او را روانه لرستان کرد. از جمله مصوبه ها، تعیین ۳۰۰ تومان حقوق ماهیانه برای نایب الحکومه خرم آباد بود. او در آغاز سیف الله والی زاده و پس از چندی میرزا رحیم چاغروند (معین السلطنه) را به نیابت خود در خرم آباد برگزید. اما آنچه به او داده بودند برای ترمیم خرابی ها، برقراری حقوق کارکنان و بازسازی ها بسیار کم بود. سیاست وی و درگیری قزاق ها نیز نتوانست بیرانوندها و شماری دیگر از طایفه ها را به تمکین وادارد. از این رو، اقامت وی به یک سال نرسید و چون انتظارش برآورده نشد لرستان را ترک کرد و به ضیاء السلطان نیابت داد. قوام الدوله پس از ناامیدی فقط بر روی کاغذ حُکمران لرستان بود و امضا نلایه های مهم را عهده دار می شد و سایر امور را معاون او به انجام می رساند. ضیاء السلطان نایب او در ربیع الثانی ۱۳۳۸ ق / دی ۱۲۹۸ ش راه امنیت لرستان را در این نکته می دانست که مرکزیت خرم آباد حفظ شود: «... مرکز حکومت همیشه خرم آباد بوده، بروجرد نایب الحکومه نشین است.

اگر خرم‌آباد در دست باشد، قهراً بروجرده امن خواهد بود. وی تأخیر حرکت اردو به خرم‌آباد را به ضرر دولت قلمداد می‌کرد. از این رو، به دنبال قوام‌الدوله که اطلاعات ارزنده‌ای با نقشه و عکس برای یورش قوا گرد آورد، ضیاء السلطان نیز آگاهی‌های دیگری از دیار را برای مرکز نشینان فرستاد. همچنین عریضه‌های گروه‌های مردم، هیأت اتحادیه اسلامی و اتحادیه اصناف خرم‌آباد و سرشناسان شهر همه حکایت از فشار شماری از روستا نشینان و کوچندگان حومه از یک سو و سخت‌گیری حکام به ویژه در خصوص مالیات از سوی دیگر دارد که عرصه را بر شهر نشینان هر روز تنگ‌تر می‌کرد.

از صدور فرمان مشروطه تا کودتایا به سخن دیگر حدود یک و نیم دهه شاعران لرستانی همگام با سخن سریان وطن‌خواه، بیدارگرانه زبان حال مردم بودند و میهن‌دوستانه «جهل» را مایه «ذلت» و «عقل» و «علم» و «آگاهی» را سبب سعادت دانسته‌اند. همچنین «عدل و داد» و «قانون» را خواستار شده‌اند. بیگانه‌خواهی را «غفلت» بر شمرده‌اند و به بیان آشفتگی‌ها پرداخته‌اند.

سال ۱۳۳۸ ق دستور تشکیل انجمن نظارت مرکزی انتخابات خرم‌آباد رسید. منتصرالملک به عنوان متصدی برگزاری انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی در لرستان تعیین شد و سرانجام علی محمد دولت‌آبادی و عبدالحسین رکن‌الملک صدری به عنوان «نماینده» با اعتبارنامه‌هایی با مهر و امضای «حکومت خرم‌آباد و توابع معین السلطنه چاغروند» و «اعضای انجمن نظارت حوزه مرکزی خرم‌آباد و لرستان و توابع» راهی مجلس شدند.

آخرین اقدام قوام‌الدوله / میرزا شکرالله صدری این بود که عبدالحسین صدری و علی محمد دولت‌آبادی را به عنوان «نمایندگان مردم» به مجلس چهارم بفرستد و خود بار دیگر راه تهران را در پیش بگیرد. البته این سفر با مسافرت‌های پیشین او متفاوت بود و دیگر بازنگشت. چون بحرانی‌ها به حدی تشدید شد که مردم و نایب‌الحکومه خرم‌آباد خبر مهاجرت «قریب الوقوع» خود را به شهرهای دیگر به اطلاع مرکز نشینان رساندند و دولت با «دستور العمل» نو، ابوالفضل میرزا عضد السلطان را به عنوان حاکم فرستاد.

دهه پایانی سده سیزدهم خورشیدی یا به سخن دیگر دهه منتهی به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، خواسته خرم‌آبادی‌ها، برقراری حکومت، خلع سلاح عمومی، تشکیل اداره‌ها و انجمن‌های محلی، برگزاری انتخابات، نماینده فرستی و کرسی‌داری در مجلس شورای ملی، یکجانشینی کوچندگان در روستا بود. اما راه‌های وصل شهر به پایتخت و جنوب کشور در تیول ایل‌ها و طایفه‌ها قرار داشت. ناامنی و هرج و مرج به حدی دیار را فرا گرفت که خرم‌آبادی‌ها به آن عهد، دوره کهنک بازی می‌گفتند. شهر نشینان که روزانه صدای تیراندازی را می‌شنیدند، چاره‌ای جز سنگربندی شهر برای ممانعت از غارت نداشتند. حکومتگران رفاه مردم را در نظر نمی‌گرفتند چرا

که معیارشان مالیات بود و همگان را به دو گروه یاغی و خدمتگزار می‌شناختند. حاکم فقط به فکر بود تا مالیه تعطیل نشود. بنابر روایت اشتراوس، روزگاری شد که «دولت کنترل بسیاری از طایفه‌ها را از دست داد و سیادت دولت بر لرستان به کلی از میان رفت».

تقابل حاکمان و متمردان آتشی برافروخت که دامان شهرنشینان را گرفت. ستیزايل‌ها با یکدیگر و اتحاد موسمی آنها در مقابل دولتی‌ها، خرم‌آباد را به ویرانی کشاند و سبب مهاجرت شماری از شهرنشینان شد. وظایف بلدیّه و نظمیه را چند صباحی ژاندارم‌ها انجام می‌دادند که با عقب نشینی هایشان امور اصلی شهر بلا تکلیف ماند. از آموزش و پرورش به مفهوم امروزی خبری نبود و مکتب‌خانه‌ها تعلیم و تربیت اطفال را عهده‌دار بودند. کودکان اما به محض آن که خواندن و نوشتن می‌آموختند و به نوجوانی می‌رسیدند چون امید به آینده نداشتند دشواری‌های مکتب‌خانه را بر نمی‌تابیدند و گریزپا می‌شدند. پُست‌خانه با دشواری «ارسال و مراسلات» را انجام می‌داد. تلگراف‌خانه نیم‌بند کار می‌کرد و مدام به دلیل قطع سیم قادر به انجام پیام فرستی نبود. آنچه خرم‌آباد را در سال‌های دشوار نگاهداشت روحیه همگرایی بر اثر «درد مشترک» بود. خرم‌آباد شهر «مال»، «باوه»، «هوز»، «تیره»، «طایفه» و «ایل» نبود اما «شهر فامیلی» بود. بیشتر اهل شهر با یکدیگر نسبى و سببى ارتباط داشتند. نقش کدخداها به ویژه کدخداهای دو محله پشت بازار و درب دلاکان را نباید فراموش کرد. این دو با تدبیر از ترکیب بزرگان محله، شورا گونه‌هایی پدید آوردند و نبود حاکمان را برای «رتق و فتق امور» جبران می‌کردند. روزگاری که دولت مرکزی جرأت پیشروی نداشت و از ۱۰۰ کیلومتری خرم‌آباد گام به سوی این شهر نمی‌گذاشت، متنفذان خرم‌آباد نگذاشتند ویلسون پرچم انگلیس را بر فراز شهر برافراشته دارد و زمینه جداسازی لرستان و خوزستان را از پیکره ایران فراهم آورد.

سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ که در تهران کودتا شد، محدوده شهر خرم‌آباد از باجگیران تا گرداب بزرگ / گپ و در نهایت تا مکانی بود که بعدها سبزه میدان نامیده شد. پشت بازار وجود داشت اما نه به وسعت سال‌های پسین. از گرداب بزرگ به سوی شمال، باغ و بوستان بود. خبر کودتا که به خرم‌آباد رسید ابوالفضل میرزا عضد السلطان روی کاغذ حُکمران لرستان شناخته می‌شد. او در بروجد راه به خرم‌آباد می‌جست تا از دیواره تفنگ به‌دستان جاده عبور کند. چاره کار را در آن دید با همان تفنگ به‌دستان از در آشتی درآید. راه بر او گشوده شد. اما این راهگشایی سود عضد السلطان و تفنگ به‌دستان و ضرر مردم خرم‌آباد را در پی داشت. عضد السلطان مالیات‌های شهر را به وسیله معین السلطنه وصول کرد و تفنگ به‌دستان جاده به پشتوانه عضد السلطان وارد شهر شدند. مردم خرم‌آباد که تا آن روز خود را در محاصره می‌دیدند، متوجه شدند عضد السلطان می‌خواهد شهر را بین همان عاملان تباهی تقسیم کند. از طرف دیگر

اوضاع بهداشت و گسترش بیماری ها همه روزه جمعیت شهر را می بلعید و به طور کلی تاب تحمل از کف رفت و خیل بی شمار دیگری عزم مهاجرت داشتند که ممانعت شد. عریضه های ابوالفضل میرزا عضدالسلطان به مرکز نشینان حکایت از ناتوانی او داشت و سبب گردید اسفندماه ۱۳۰۰، عباس میرزا سالار لشکر (فرمانفرما) را برای حکمرانی دیار بفرستند.

اردیبهشت ماه ۱۳۰۱ عباس میرزا سالار لشکر حاکم وقت، نظر خود را درباره ساماندهی وضع لرستان به اطلاع وزیر جنگ رساند و به صراحت نوشت «باید پول خرج کرد» تا دولت بر لرستان تسلط پیدا کند. به دنبال این درخواست هیأت دولت، اردیبهشت ماه ۱۳۰۱ به پیشنهاد وزارت داخله مبلغ یک هزار تومان برای «خلعت و انعام» تصویب کرد. از طرف دیگر، امیر لشکر غرب قشون نظامی را در همدان برای ورود به لرستان آماده ساخت. احمد آقاخان فرمانده لشکر غرب، ۲۲ تیرماه ۱۳۰۱ با قوای زیر نظر خود وارد بروجرد شد. با ورود نظامی ها چون عباس میرزا پایه های اقتدارش را متزلزل دید، از بیرانوندها خواست نامه هایی مبنی بر دولتخواهی و یاری برای استقرار امنیت بنویسند. نامه ها به عباس میرزا رسید و او بی درنگ دولت را از جریان امور مطلع کرد. اما در ستیز مدیران دولتی با چکمه پوشان نظامی، این نظامی ها بودند که پیشی گرفتند و در حقیقت پروژه ختم مسالمت آمیز غائله که لیاقت سالار لشکر را نزد مرکز نشینان نشان می داد به وسیله نظامی ها به شکست انجامید و عباس میرزا عرصه را برای قدرت نمایی امیر لشکر غرب و انهاد. باید دانست که با ورود لشکر غرب به بروجرد، سالار لشکر حاکم روی کاغذ بود و حرف نخست را فرمانده لشکر غرب می زد. امیراحمدی فرمانده لشکر غرب خبرهای ناخوشایندی مبنی بر درگیری با لرها به تهران می فرستاد از سوی دیگر مأموران خفیه اطلاعاتی درباره تلاش های انگلیسی ها در لرستان به تهران فرستاده بودند. پیشنهادها برای خاموشی بحران از سوی کارگزاران وزارت داخله و خبرهای پیاپی درگیری ها بین نظامی ها و لرها از سوی لشکر غرب به وسیله امیراحمدی استمرار داشت تا این که با افشاگری روزنامه شفق سرخ مشخص شد افزون بر انگلیسی ها و بعضی مدعیان مالکیت بر زمین های کشاورزی بیرانوندها، نظامی های دوستدار درگیری برای مدال گیری، و همچنین افرادی نیز که طعم حکمرانی در لرستان را چشیده اند برای بازگشت به قدرت، در پی تشدید بحران هستند. تحرک های چند جانبه بحران آفرینان سبب شد بنابر درخواست وزارت داخله، وزارت جنگ هزار نفر نیروی سوار محلی را به نزد عباس میرزا سالار لشکر در بروجرد بفرستد تا با یاری نیروهای سواره راه خرم آباد را بگشایند. گزارش درگیری های پراکنده به وسیله امیراحمدی به مرکز می رسید تا این که او ۲ تیرماه ۱۳۰۱ خبر از اعدام «۸ نفر از الوار متمرّد در نزدیکی دروازه بروجرد» داد. به نظر می رسد به اعدام علنی هم بسنده نشده و شاید کسانی که در سرای شخصی در آن سال کشته شده اند با طراحی و

نقشه قبلی بوده است. به عنوان نمونه نمی‌توان قتل مردان بیرانوند/ امیراعظم به وسیله ۳ تن از محافظانش در منوچهرآباد خرم‌آباد (سال ۱۳۰۱ ش) را بدون پیش‌زمینه و برنامه‌ریزی قبلی دانست.

این گونه خبرها نشان می‌دهد که قضا و انتظام و نظام و به طور کلی امور حاکمیتی در استان نظامیان بوده و کسانی که عنوان «حاکم» را در لرستان یدک می‌کشیده‌اند باید تابع محض نظامی‌ها باشند. نخستین رویارویی جدی نظامی‌ها با لرهای روستانشین و کوچنده بازتاب وسیعی در مطبوعات اروپایی داشت. خبر «اطاعت» بعضی از لرها و درگیری با برخی دیگر و انتشار آمارهای اغراق‌آمیز به صفحه‌های نامه‌ها و روزنامه‌ها راه می‌یافت. از خبرهای شهرپور ماه ۱۳۰۱ باید از انتصاب میرزا علی محمد بنی آدم کاشانی (شریف‌الدوله) به جای عباس میرزا سالار لشکر برای حکمرانی یاد کرد. بلوا همچنان ادامه داشت. نامه‌های خرم‌آبادی‌ها به تهران‌نشینان خبر از «اضمحلال خرم‌آباد» می‌داد. گروهی از آشوبگران «قریه»‌هایی را از دولت مطالبه می‌کردند و در پی «خالصه»‌ها بودند و شماری دیگر به دیدار شیخ خزعل می‌رفتند. تکاپو برای به‌کارگیری شیوه‌های نو و مقابله با دولت مرکزی جریان داشت و بلواسازان بی‌آن که پس پرده ماجرا را بدانند مقاصد تجزیه‌طلبان را پیش می‌بردند. شریف‌الدوله که اوضاع را چنین دید بهمن ماه ۱۳۰۱ نامه‌ای برای «تصمیم نهایی درباره خرم‌آباد» به وزارت داخله فرستاد. وزارت داخله نامه را به وزارت جنگ ارجاع داد و رضاخان وزیر وقت جنگ، ۱۹ بهمن ماه ۱۳۰۱ به وزیر داخله نوید داد «امیرلشکر غرب به زودی از تهران عازم آن صفحه خواهد شد».

گزارشهای شریف‌الدوله به مرکز نیز حکایت از توزیع پول از سوی ویلسن رئیس کمپانی نفت انگلیس و شیخ خزعل بین شماری از کدخدایان حومه خرم‌آباد داشت. انگلیسی‌ها همچنین درصدد تطمیع شماری از شهرنشینان سرشناس برآمدند. این اخبار سبب شد حاکمان مرکز نشین برنامه‌ریزی برای مقابله با تجزیه‌طلبان را در دستور کار قرار دهند.

سال ۱۳۰۲ «عموم اهالی» در پی افزایش شمار «نمایندگان» شهر و حومه در مجلس بودند که به خواسته آنان توجهی نشد و سهمیه دو «نماینده» باقی ماند و برای پنجمین دوره مجلس عبدالرحمن صالحی لرستانی و حبیب‌الله کمالوند (ثمن‌الملک) به عنوان «نمایندگان دوره پنجم تقنینیه» به تهران معرفی شدند.

شکایت‌نامه‌های پیاپی مردم شهر خرم‌آباد به مقام‌های مرکز به ویژه مجلس‌نشینان و ارجاع عریضه‌هایشان، پاسخ‌های وزارت داخله را به مجلس در پی داشت و نوید می‌دادند که «قشون به زودی برای انتظام آن صفحه فرستاده خواهد شد». مردم در پی آن بودند تا از وضع غیرقابل تحمل و ناهنجاری‌های پدید آمده‌ رهایی یابند. ناامنی جاده‌ها به شهر کشیده شده بود. تجارت